من عرف نفسه فقد عرف ربه

الحمد لله این هر دو رساله معرفت عرفان ترجمان بل علم سلوک را دو قالب جانی

# انفاس الاکابر

# انفاس الاصاغر

از تصانیف عارف اسرار لاهوتیه کاشف انوار جبروتیه مولانا محمد نعیم قدس الله سره

در مطبع سعیدی جلیلة الطباع رسید

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد التعوذ والتسمیة والتحمید والتحیة فائده چندست در خصائص طریقه
نقشبندیه مجددیه شمسیه مظهریه که حسب التماس نور دیده کرامت الله که نسبت اخوت
وقبول فرزندی طریقت با فقیر دارد محرر میگردد بدان ای نور دیده که طریقه شمسیه
مظهریه که اظهر من الشمس و نور علی نورست یهدی الله لنوره من یشاء و از
اطوار مشایخ عالم است که بنای آن بر اتباع سنت سنیه و استقامت بر احکام شریعت
نبویه است و تتبع آثار صحابه و تابعین و پیروی اعمال سلف صالحین است و اجتناب
از ارتکاب بدعت و احتراز از معصیت غفلت و ظلمت ست و ملاک عمل ایشان
بعزیمت ست نه بر رخصت ازینجاست که حضرت خواجه بزرگ میفرمودند چون ما
مامور بودیم بعزیمت ذکر علانیه را عمل نکردیم و نهایت ایشان ادخل در بدایت و
طریقه ایشان اقرب طرق الی الله است و موصل باو سبحانه تعالی و نسبت ایشان فوق
همه نسبتها ست چنانچه حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه میفرمایند ای برادر سر حلقه
این طریقه سنیه حضرت صدیق است رضی الله تعالی عنه که بتحقیق افضل جمیع بنی آدم است

بعد از انبیاء علیهم الصلوة والتسلیمات و همین اعتبار در عبارات اکابر این طریقه واقع شده
که این نسبت ما فوق همه نسبتهاست و نسبت ایشان عبارت از حضور و آگاهی
خاص است که فوق سائر آگاهیهاست و درین طریقه اندراج نهایت در بدایت است
حضرت نقشبند رض فرموده که ما نهایت را در بدایت درج می کنیم و این طریق اقرب
طرق الی الله است و البته موصل است و نیز حضرت خواجه رض فرموده اند که طریق ما اقرب
طرق است و فرموده اند که از حق سبحانه تعالی طریقی خواستم که البته موصل باشد و این
خواست ایشان باجابت مقرون گشته چنانکه در رشحات از حضرت خواجه احرار رض
نقل کرده است چرا اقرب نباشد و موصل نبود که انتها در ابتدای آن درج یافته است
نهایت بیدولتی باشد که درین طریق داخل شود و استقامت نورزد و بی نصیب رود
آری اگر طالبی بدست ناقصی افتد گناه طریق چیست و تقصیر طالب کدام زیرا که فی الحقیقت
راهبر طریق موصل است نه نفس این طریق و از خصائص این طریقه است که جذب
ایشان مقدم است بر سلوک که معمول قرن اول است (یعنی صحابه) اما تا سالک بهر دو راه قطع مسافت
علمی که عبارت از خرق حجب ظلمانی و نورانی که موافق حدیث در میانه حق و خلق واقعست
از حضیض امکان باوج وجوب نکند یعنی راه سلوک و راه جذب بمرتبه کمال و تکمیل نرسد
سلوک (یعنی) رفتن و جذب کشیدن است سلوک عمل سالک و جذب عمل شیخ است ازین راه
میگویند که کشاکشی مریدان می کنیم و بر دوش می بریم و به مقصد می رسانیم و کار سنین
بساعات انصرام می نمائیم حضرت ایشان مظهر عالم میفرمودند یارانیکه در حلقه ما
می آیند اکثر اینها که از ما سبق باطن می گیرند و کتاب بر طاق می نهند و اصلا ذکر
آن نمی کنند اما طی مقامات که می کنند و بمطلب میرسند از برکت همین جذب است
که در طریقه ما معمول است و حاصل از سلوک تصفیه قالب و از جذب تنویر قلب و لطائف
دیگر میسر میگردد و شروع از ذکر لسانی که لسان از اجزای قالب است طریق سلوک

وشروع از القای ذکر قلبی و لطائف دیگر که از عالم امر اند طریق جذب ست از ینجاست
که شروع این طریقه از عالم امر ست نه از عالم خلق و راه ایشان راه جذبیت نه سلوکی
و سیر ایشان مراد یست نه مریدی و ذکر این طائفه خفی ست نه جلی و نسبت این جماعه
حُبّی ست و انعکاسی زیرا که این نسبت صدیقی ست یعنی صدیق رض از پیغمبر صلی الله
علیه و آله وسلم هرچه گرفته از راه محبت و بکثرت صحبت گرفته از قدوة الابرار حضرت
خواجه علیه الله احرار قدس سره منقول ست که میفرمودند مسجد نبویه حضرت خاتم الرسل
صلی الله علیه و آله وسلم دران نماز میگذاروند چندین در داشت آن حضرت صلی الله
علیه و آله وسلم در مرض موت فرمودند تا اکثران فرجهارا بستند و آن در که بر خانه
صدیق اکبر بود رضی الله تعالی عنه باز گذاشتند پس فرمودند اَلْيَوْمَ تُسَدُّ كُلُّ فُرْجَةٍ
اِلَّا فُرْجَةَ اَبِيْ بَكْرٍ امروز بسته شد همه شگافها الا شگاف ابی بکر ارباب تحقیق درینجا
معنی دانند و آن آنست که حضرت صدیق را رضی الله تعالی عنه کمال نسبت حبی
بحضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ثابت بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم اشارت
باین معنی کردند که همه نسبتها و طریق ها در جنب نسبت حبی مسدود ست و انچه موصل مقصود
است جز این نسبت حبی نیست و رابطه عبارت ازین نسبت حُبی ست بصاحب ولیتی
که اعتقاد و استگی را لایق باشد و طریقه خواجگان قدس الله ارواحهم که بحضرت
صدیق اکبر رض منسوب ست از حیثیت این نسبت حبی و طریقه این عزیزان بحقیقت
نگاهداشت این نسبت حقیقی ست **نظم** هین دریچه سوی یوسف باز کن
وز شگافش فرجهٔ آغاز کن عشقبازی آن دریچه کردن ست کز جمال دوست دیده روشن ست
نقل ست وقتیکه خواجه نقشبند پاک نفس قدس الله سره الاقدس بسفر مبارک
میرفتند یکی از بندگ زادگان خراسان را تعلیم ذکر کرده بودند در وقت مراجعت
ایشان گفتند که فلان کس که تبکرار سبق ذکر تعلیم گرفته بود کم مشغول بود فرمودند

باک نیست از وی پرسیدند که بار ا هیچ خواب دیدی گفت آری فرمودند که همین
بس نیست ازین سخن معلوم میشود که هر کرا اندک واسطه باین عزیزان می باشد
امید هست که آخر الامر ملحق بایشان گردد و آن سبب نجات و رفع درجات ایشود
و منتهای کار ایشان صحبت ست نه بجله و خلوت [illegible] و در وهم نظر بر قدم خلوت
در انجمن سفر در وطن کارشان ست چنانچه حضرت خواجه بزرگ قدس الله سره
میفرمودند طریقه ما صحبت ست و در خلوت شهرت و در شهرت آفت و خیریت در
جمعیت ست و جمعیت در صحبت بشرط نفی بودن در یکدیگر انچه آن بزرگ
فرموده است که تعالی نوم من ساعة اشارت بآن ست و اگر جمعی از طالبان
این راه بایکدیگر صحبت دارند دران خیر و برکت بسیار ست امید که ملازمت [illegible]
بران منتهی بایمان حقیقی گردد نقل ست که حضرت خواجه احرار قدس الله سره چون
بزیارت حضرت خواجه علاء الدین عطار که خلیفه حضرت خواجه بزرگ اند [illegible]
رسیدند فرمودند که سه روز ست که می آئی و با صحبت بسیاری مقصود صحبت
اگر آمدی که شئی و کرامت بینی انچه می طلبی اینجا باقی نیست و اگر از صحبت ما سرشار
میشوی و تفاوتی در خود می یابی بر ما مبارکی باد فرمودند مبارکت باد و بعد از ان این
رباعی که بحضرت عزیزان علیه الرحمة منسوب ست خواندند رباعی

با هر که نشستی و نشد جمع دلت ... وز تو نرمید زحمت آب و گلت
از صحبت وی اگر تبرا نکنی ... هرگز نکند روح عزیزان بحلت

و نیز از ایشان منقولست که میفرمودند که چون در صحبت
ارباب جمعیت نشسته شود و دل بحق سبحانه جمع گردد و آرام گیرد احتیاج بذکر گفتن
نیست زیرا که غرض از ذکر حصول این نسبت ست ذکر از برای آنست که نسبتی که در
دل مضمر ست ظاهر گردد نظم

تا بهای و هو اشارت میکنی ... یا بحرف ها عبارت میکنی
بنده حرفی نباید از تو کار ... جهد کن تا از رهت خیزد غبار
ها بیفگن [illegible]

بنده شوی ها و هواش ما وکن    بعد از ان فرموده اند که این ابیات اشارت بآن نسبتی ست
که در صحبت حاصل میشود و آنچه نتیجه صحبت است نه بتوسط ها و هوست **نظم**

| | | |
|---|---|---|
| با عاشقان نشین و همه عاشقی گزین | یاد کرد کسی که در پیش هست | کار نادان کوته اندیشیست |
| باهر که نیست عاشق یکدم مشو قرین | | |

و حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه در مکتوب هفتاد یکم
از مکتوبات جلد ثالث نوشته اند که حضرت خواجه احرار قدس سره فرمودند که جمعی
از درویشان بودیم که سخن از ساعت مرجوعه که در جمعه ودیعت نهاده اند در میان آمد
که اگر میسر شود دران ساعت از حق سبحانه چه باید طلبید هر کسی چیزی گفته چون
نوبت بمن رسید گفتم صحبت ارباب جمعیت باید طلبید که در ضمن آن سعادات میسر
است انتهی **ومنها** معمول ایشان بسخن عبد الخالق غجدوانی ست قدس الله
سره العزیز در شیخی بند و در یاری کشای و در خلوت بند و در صحبت کشای **بیت**

| | | |
|---|---|---|
| حرفه آموزی طریقش فعلی ست | علم آموزی طریقش قولی ست | فقر خواهی آن بصحبت قائم ست |
| نی زبانت کار می آید نه دست | | |

از ینجاست که حضرت ایشان رضی الله تعالی عنه با وجود
کمال شیخی و کثرت یاران گاهی در بدء العمر یاران حلقه را مرید و خود را بلفظ پیر تعبیر نفرمودند
بلکه مرید را یار و خود را به درویش یاد مینمودند و نیز معمول این طریقه بوصیت حضرت خواجه
عبد الخالق غجدوانی ست رضی الله تعالی عنه که به نسبت حضرت خواجه بزرگ رض در واقعه
فرمودند و مبالغه نمودند که در همه احوال قدم بر جادۀ امر و نهی و عزیمت و سنت بجا آری
و از رخصتها و بدعتها دور باشی دائما احادیث مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم را پیشوای
خود سازی و متفحص و متجسس اخبار و آثار رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و صحابه کرام
رضی الله تعالی عنهم باشی ازین راه میگویند که نسبت ایشان نسبت محمدیه است اوراد
ایشان اوراد محمدیه و اذکار ایشان اذکار محمدیه صلی الله علیه و آله وسلم و روش پاک
ایشان روش صحابه کرام اعمال ایشان اعمال صحابه کرام و احوال ایشان مثل

احوال ایشان رضی الله تعالی عنهم ازینجاست که درین طریقه از ترک ادنی سنت از ارتکاب
اندک بدعت نسبت ایشان متغیر و مستور میگردد کالاحوال مواریث الاعمال ست
نقل ست که از حضرت سید رحمة الله علیه ترک ادنی سنت بظهور رسیده بود یعنی
اول پای راست که خلاف سنت ست در بیت الخلا گذاشته بودند تا مدت سه روز نسبت
ایشان در پردهٔ حجاب محجوب و مستور گشته بهزار تضرع و زاری بروز چهارم پردهٔ حجاب
از روی نسبت بر انداخته شد ازینجا قدر نسبت خواجه ها باید دانست که چه قدر اصالت
دارد که از ترک ادنی سنت نسبت این عزیزان مستور و محجوب می گردد پس وای بر آن
بی سر و پای که مدعی این طریقهٔ انیقه باشد و اثری از اقتضای سنت نبویه علیه الصلوة
والسلام در وی نباشد در ظاهر و باطن هیچ چیز بهتر از عشق و غم عشق نیست حدیث
مَاتَ حَبِيبُ اللهِ فِي حُبِّ اللهِ و نیز از جناب حضرت ایشان مظهر عالم رضی الله
تعالی عنه سمع دارم که میفرمودند طعامی که از خانهٔ اغنیا و امرا می آید اگر گاهی از آن تناول
می آید نسبت ما متغیر می گردد تا فضلات آن بالکلیه دفع نمیشود نسبت بحال نمیگردد
گاهی این امتداد دو روز گاهی سه روز و گاهی چهار روز می کشد پس ناچار نسبت این طریقه
دور از بدعت و محفوظ از معصیت ست نه رنگ تشبیه دارد نه بوی تعطیل و نیز ازین
راه میگویند که مدار طریقهٔ ایشان استقامت ست که فوق کرامت ست کشف را
درین راه بار نیست و کرامت را اعتبار نه وجد و سماع قدری ندارد و عرس و چراغان
منزلتی ندارد خلافت این خانواده موقوف بر شجره و کلاه نیست و مریدی این
برگزیدگان به بیعت و رسوم نه نه در جنب جمعیت باطنی ایشان اذواق و مواجید
متعارفه را اعتباری و نه در پیش اتباع کتاب و سنت آثار و احوال عرفی را قدر و
مقداری چنانکه حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه در مکتوبات میفرمایند که اگر در وقت
ذکر گفتن صورت پیر بی تکلف ظاهر شود آن [illegible]

ذکر باید گفت میدانی که پیر کیست پیر آنکس است که از و طریق وصول بجناب قدس خداوندی
جل‌شانه استفاده نمائی و مددها و اعانتها درین طریق یابی مجرد کلاه و دامنی و شجره که عرف شده است
از حقیقت پیری مریدی خارج است و داخل رسوم و عادات مگر آنکه جامهٔ تبرک شیخ کامل
مکمل بدست آری و با اعتقاد و اخلاص باو زندگانی نمائی احتمال ثمرات و نتایج در خصوص
نیز قویست و بدانکه منامات و واقعات شایان اعتماد و اعتبار نیست اگر کسی خود را
در خواب بادشاه یا قطب وقت یافت فی الحقیقة نه چنین است بیرون واقعه اگر بادشاه
شود یا قطب گردد مسلم است پس از احوال مواجید هرچه در بیداری و افاقت ظاهر شود
گنجایش اعتماد دارد و الا فلا و نیز میفرمایند که مقصود از سلوک طریقهٔ صوفیه نه آنست که
صور و اشکال غیبی را مشاهده نمایند و انوار و الوان را معائنه کنند این خود داخل لهو و لعب است
صور و انوار حسّی چه نقصان دارد که کسی آنها را گذاشته بریاضات و مجاهدات تمنای صور
و انوار غیبی نماید چه این صور و آن صور و این انوار و آن انوار همه مخلوق حق اند جلّ و علا
و آیات داله بر وجود وی یعنی دلالت کننده او تعالی و در میان طرق صوفیه اختیار
کردن طریقهٔ علیهٔ نقشبندیه اولی و انسب است چه این بزرگواران التزام متابعت سنت
نموده اند و اجتناب از بدعت فرموده لهذا اگر دولت متابعت دارند و از احوال درویشی
هیچ ندارند خرسند اند و اگر با وجود احوال در متابعت فتور دانند آن احوال نمی پسندند
ازینجاست که سماع و رقص را تجویز نکرده اند و احوالی که بران مترتب شود اعتباری ننموده
بلکه ذکر جهر را بدعت دانسته منع آن فرموده اند و ثمراتی که بدان مترتب شود التفات بآن
ننموده روزی بمجلس طعام در ملازمت حضرت ایشان یعنی حضرت خواجه باقی بالله قدس الله
سره حاضر بودم شیخ کمال که یکی از مخلصان حضرت خواجهٔ ما بود در افتتاح طعام در حضور
ایشان بسم الله را بلند گفت ایشان را ناخوش آمد بحدیکه زجر بلیغ فرمودند و فرمودند که
اورا منع کنید که در مجلس طعام حاضر نشود و از حضرت ایشان شنیده ام که حضرت خواجه نقشبند

علمای بخارا را جمع کرده بخانقاه حضرت امیر کلال رح برده بودند تا ایشان را از ذکر جهر منع
فرمایند علما بحضرت ایشان گفتند که ذکر جهر بدعت است مکنید ایشان در جواب فرمودند
که نکنیم اکابر این طریقه هرگاه در منع ذکر جهر این همه مبالغه نمایند از سماع و رقص و وجد و تواجد
چه گویند احوال و مواجیدی که از اسباب نامشروعه مترتب شوند نزد فقیر از قبیل استدراج است
اهل استدراج را نیز احوال و اذواق دست میدهد و کشف توحید و مکاشفه و معائنه که در
مرایای صور عالم بظهور می آید حکمای جوگیه یونان و براهمه هند درینمعنی شریک اند علامت
صدق موافق علوم شرعیه است با اجتناب از امور محرمه و مشتبه انتهی و نیز میفرمایند اکابر این طریقه
علیه احوال و مواجید را تابع احکام شرعیه ساخته اند و اذواق متعارف را خادم علوم دینیه
داشته جواهر نفیس شرعیه را در رنگ طفلان بجوز و مویز وجد و حال عوض نمی کنند و بترهات
صوفیه بمغرور و مفتون نمیگردند احوالی که از ارتکاب محظورات و خلاف سنت سنیه حاصل
شود قبول ندارند و نخواهند از ینجاست که سماع و رقص را تجویز نمی نمایند و بذکر جهر اقبال
نمی فرمایند حال ایشان بر دوام است و وقت ایشان مستمر آن تجلی ذاتی که دیگران
را کالبرق است ایشان را دایمی است حضوری که غیبت از قفای آن باشد نزد این بزرگواران
از حیز اعتبار ساقط است بلکه کارخانه ایشان از حضور و تجلی برتر است چنانچه اشارتی بآن
رفته حضرت خواجه احرار قدس سره فرموده اند که خواجگان این سلسله علیه قدس الله تعالی
اسرارهم بهر زراقی و رقاصی نسبت ندارند کارخانه ایشان بلند است و درین طریقه پیری
و مریدی به تعلیم و تعلم طریقه است نه بکلاه و شجره که در اکثر طرق مشایخ رسم شده است حتی که
متاخران ایشان پیری و مریدی منحصر بکلاه و شجره ساخته اند از ینجاست که تعدد پیر
تجویز نمی نمایند و معلم طریقت را مرشد نمی نامند و پیر نمی دانند و رعایت آداب پیر را در حق
او بجا نمی آرند این از کمال جهالت و نارسائی ایشان است نمیدانند که مشایخ ایشان پیر
تعلیم و پیر صحبت را نیز پیر گفته اند و تعدد پیر تجویز فرموده بلکه در حین حیات پیر اول اگر

طالبی شد خود را در جای دیگر ببیند بی انکار پیر اول جائز ست که پیر ثانی اختیار کند حضرت
خواجهٔ نقشبند قدس سره در تجویز این معنی از علمای بخارا فتوی درست کرده بودند آری اگر کسی
از پیری خرقهٔ ارادت گرفته باشد از دیگر خرقهٔ ارادت نگیرد و اگر گیرد خرقهٔ تبرک گیرد و درینجا لازم آید که پیر دیگر را اصلا انکار نکند بلکه
رواست که خرقهٔ ارادت از یکی گیرد و تعلیم طریقه از دیگری و صحبت با ثالث دارد و اگر این
هر سه دولت از یکی میسر گردد نعمتی ست عظیم و جائز که تعلم و صحبت از مشایخ متعدد استفاده
نماید باید دانست که پیر آنست که مرید را بحق راهنمائی فرماید این معنی در تعلیم طریقت بیشتر
ملحوظ و واضح تر ست پیر تعلیم هم استاد شریعت ست و هم راهنمای طریقت بخلاف پیر
خرقه پس رعایت آداب پیر تعلیم بیشتر بجا باید آورد و با هم پیری واحق باشد و درین طریق
ریاضات و مجاهدات با نفس اماره باتیان احکام شرعیه ست و التزام سنت سنیه علی صاحبها
الصلوة والسلام والتحیه زیرا که مقصود از ارسال رسل و انزال کتب رفع هواهای نفوس
اماره ست که بعادات مولای خود جل سلطانه منتصب گشته ست پس رفع هواهای نفس
مربوط باتیان احکام شرعیه گشت هر قدر که شریعت راسخ تر باشد از هواهای نفس بعید
تر بود پس هیچ چیز بر نفس اماره شاق تر از امتثال اوامر و نواهی شریعت نبود و خرابی
او جز بتقلید صاحب شریعت متصور نباشد ریاضات و مجاهدات که بما ورای تقلید سنت
اختیار کنند معتبر نیست که جوگیه و براهمهٔ هند و فلاسفهٔ یونان در این امر شرکت دارند
و این ریاضات در حق ایشان جز ضلالت نمی افزاید و بغیر خسارت راه نمی نماید در طریق
تسلیک طالب مربوط بتصرف شیخ مقتدا است بی تصرف او کار نمی کشاید چه اندراج
نهایت در بدایت اثر توجه شریفه اوست و حصول معنی بیچونی و بیچگونگی نتیجه کمال تصرف
او کیفیت بیخودی که آنرا راه مخفی اعتبار کرده اند حصول آن در اختیار مرید نیست
و توجهی که معرا از شش جهت ست وجود او درخور حوصلهٔ طالب . شعر

نقشبندیه عجب قافله سالارانند | که برند از ره پنهان بحرم قافله را || انتهی و نیز احمد یمنی

مخدومی مولانا عبدالرحمن جامی در ذکر حضرت خواجه بزرگ قدس سره در نفحات آورده اند
که کسی از ایشان سوال کرد که درویشی شما موروث ست یا مکتسب ایشان گفتند بحکم
جذبة من جذبات الحق توازی عمل الثقلین باین سعادت مشرف گشتم باز از ایشان پرسیدند
که در طریقه شما ذکر جهر و خلوت و سماع می باشد فرمودند نمی باشد پس گفتند بنای طریقه
شما بر چیست فرمودند خلوت در انجمن بظاهر با خلق و باطن با حق سبحانه تعالی
از درون شو آشنا و ز برون بیگانه وش   اینچنین زیبا روش کم می بود اندر جهان
آنچه حق سبحانه تعالی می فرماید رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللهِ
اشارت باین مقام ست گویند که حضرت خواجه را هرگز غلام و کنیزک نمی بوده است
ایشان را ازین معنی سوال کردند فرمودند که بندگی با خواجگی راست نمی آید کسی از
ایشان پرسید که سلسله حضرت شما بکجا میرسد فرمودند که از سلسله کسی بجائے
نمی رسد و از ایشان طلب کرامت کردند فرمودند که کرامت ما ظاهرست با وجود چندین
بار گناه بر روی زمین می توانم رفت و میفرمودند که از شیخ ابوسعید ابوالخیر قدس سره
پرسیدند که در پیش جنازه شما کدام آیه خوانیم فرمودند که آیت خواندن کاری بزرگ ست
این بیت بخوانند بیت چیست ازین خوبتر در همه آفاق کار؛ دوست رسد نزد دوست
یار بنزدیک یار؛ پس حضرت ایشان فرمودند که در پیش جنازه ما این بیت بخوانند بیت
مفلسانیم آمده در کوی تو؛ شیئًا لله از جمال روی تو؛ میفرمودند نفی وجود
در طریقه ما اقرب طرق ست ولیکن بی تبرک اختیار و بد تصور اعمال حاصل نمیشود
و می فرمودند تعلق ماسوای رونده این راه را حجاب بزرگ ست بیت تعلق حجاب
ست و بیحاصلی؛ چو پیوندها بگسلی واصلی؛ میفرمودند طریقه ما صحبت ست
و نا نکه اشارت بآن گذشت و نیز میفرمودند که طریقه ما عروة الوثقی ست چنگ در ذیل
متابعت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم زدن ست و اقتدا با آثار صحابه کرام رضی الله تعالی عنهم

کردن در ین طریقه باندک عمل فتوح بسیارست مارعایت متابعت سنت کار عظیم ست هر که از طریقه ما روی بگرداند خطر دین دارد و نیز میفرمودند طالب را می باید در زمانیکه با دوستی از دوستان خدا صحبت میدارد واقف حال خود باشد و زمان صحبت گذشته را موازنه کند اگر تفاوت یابد بحکم اصبت الان فالزم صحبت آن العزیز را غنیمت داند و نیز میفرمودند که لا اله نفی معبود طبیعت ست الا الله اثبات معبود بحق ست جل جلاله محمد رسول الله خود را در مقام فاتبعونی در آوردن ست مقصود از ذکر آنست که بحقیقت کلمه توحید برسد و حقیقت کلمه آنست که از گفتن کلمه ماسوی بکلی نفی شود بسیار گفتن شرط نیست و نیز میفرمودند بسر توحید می توان رسید اما بسر معرفت رسیدن دشوارست مولانا یعقوب چرخی رح در رساله انسیه از حضرت خواجه بزرگ ع نقل میکنند که گفتند حضوری و ذوقی که در ذکر بلند و سماع حاصل می شود دوام ندارد و مدام وقوف قلبی بجذبه می کشد و بجذبه کار تمام میشود مصرع گرمی مجوی الا از آتش درونی ، و نیز از سخنان حضرت خواجه ست قدس سره که واقعه علامت قبول طاعت ست ولیس دیگر از واقعه حاصلی نیست ؎ چو غلام آفتابم همه ز آفتاب گویم ، نه شبم نه شب پرستم که حدیث خواب گویم ، ومنها الی فرد چون از نور فراست و نور عقل و نور بصیرت این مقدمات را دیدی و دانستی دریافتی دیگر نیز باید دانست که خاطر تو عزیزست الله و بصیرت که نسبت این طریقه بسیار لطیف و شریف بلکه الطف واشرف وارفع و بهترست هر که مناسبت درین طریقه دارد قدر این سخنان معرفت شناسد ؎ مردمی باید که باشد شه شناس ، تا شناسد شاه را در هر لباس ، یعنی غایت نزاکت و لطافت و علو رفعت و نهایت نجابت و شرافت و اصالت و صرافت دارد که افهام و اوهام از احساس و ادراک آن عاجز و قاصرست بلکه منکر چنانچه حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه شمه از آن

در رسالهٔ مبدا و معاد اشاره بآن میفرمایند بگوش هوش باید شنید حضرت حق سبحانه تعالی
اولیاء الله را نهجی مستور ساخته است که ظاهر ایشان با کمالات باطن ایشان خبر ندارد
فکیف ما عدا ایشان باطن ایشان را نسبتی که بحضرت بیچونی بیچگونگی حاصل گشته است
نیز بیچون است و سوای باطن ایشان چون از عالم امر است نیز نصیبی از بیچونی دارد و ظاهر که
سراسر چون است حقیقت آنرا چه دریابد بلکه نزدیک است که از نفس حصول نسبت
انکار نماید بغایت الجهل و عدم المناسبة و تواند بود که نفس حصول نسبت را داند اما ندانند
که متعلق آن کیست و بلکه بسا است که نفی متعلق حقیقی او نماید و کُلّ ذٰلِكَ لِعُلُوِّ تِلْكَ
النِّسْبَةِ وَ دُنُوِّ الظَّاهِرِ و باطن خود مغلوب آن نسبت است و از دید و دانش
رفته است چه داند که چه دارد بکه دارد پس ناچار غیر از عجز از معرفت راه نباشد لهذا
صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه فرموده اَلْعَجْزُ عَنْ دَرْكِ الْاِدْرَاكِ اِدْرَاكٌ عبارت
از نسبت خاصه است که عجز از ادراک آن لازم است لِاَنَّ صَاحِبَ الْاِدْرَاكِ مَغْلُوْبٌ
لَا یَعْلَمُ اِدْرَاکَهٗ وَ غَیْرُهٗ لَا یَعْلَمُ حَالَهٗ کَمَا مَرَّ انتهی و منها نیز باید دانست
که درویشی در طریقهٔ علیهٔ شمسیه مظهریه عبارت است از دو چیز یکی دوام حضور و آگاهی و دوم
محبت مشایخ که ظل محبت الهی است جل ذکره و مشروط است بر دو چیز یکی دوام صحبت دوم
اتباع سنت علی صاحبها الصلوة و السلام اما کشف نه داخل طریقه است و نه از لوازم
آن حضرت ایشان مظهر عالم میفرمایند که حضرت خواجه بزرگ قدس سره کشف را از طریقه
بر داشتند چنانچه در ملفوظات حضرت خواجه باقی بالله روح الله روحه مذکور است که
بمتوجهان الی الله کشف هیچ در کار نیست کشف دو نوع است کشف دنیوی و آن
اصلا بکار نمی آید و کشف اخروی و آن در کتاب و سنت بیان مبین شده است و
برای من کافی است و هیچ کشفی برابر آن نیست و نیز حضرت خواجه باقی بالله قدس سره
میفرمایند که اکابر طریقت در طریقهای خود اختیار ریاضت و مجاهده بر وجهی کرده اند

که صورت کشف و ظهور وقایع گردد و سلوک را نیز بترتیب شرط کرده اند و رفتار ایشان
در سلوک بطریق کشف ست در هر قدمی می باید که آنچه مقرر کرده اند ببیند و دیده شود
والا علامت نقصان ست اما خواجگان ما قدس الله تعالی اسرارهم اختیار طریقه
خود بر وجهی کرده اند که مکاشفات و وقایع پیدا نشود از دو وجه یکی آنکه طالب سالک
بوجود آن حالات و واقعات گاهی گرفتار شده بآن انس میگیرد و از ترقی در مدارج
قرب کما استهلاک و اضمحلال در عین جمعیت ست باز میماند باید که مطلوب و مقصود غیر
حق سبحانه نداند و اینها را همه غیر وی باید پندارد و از حضرت خواجه بزرگ قدس سره از احوال
و مکاشفات پرسیدند فرمودند که همه در تحت کلمه لا نفی کرده ایم دیگر آنکه هر تجلی که رحمن
جل شانه کند شیطان را نیز قوتی داده اند که بهمان تجلی متجلی شود و تمیز میان تجلیات
رحمانی و شیطانی بغایت دشوار ست پس بضرورت طریقه اختیار کرده اند که ازینها
هیچ ظاهر نشود و بیقین دانسته اند که مقصود حقیقی جز آن نیست که از یاد همه چیز بیزار
شده بحق سبحانه بنوعی مشغول شود که هر چند حضور و آگاهی را از خود دور کند نتواند
این فائده جلیله از مقامات حضرت خواجه احرار ست دیگر فائده جلیله از ملفوظات
حضرت خواجه باقی بالله قدس سره از گوش دل و سمع قبول بشنو ولایت بالفتح قرب
بنده را گویند که بحق سبحانه دارد و بالکسر آن معنی را که موجب قبول خلق شود و اهل عالم
بدان میگروند و این بکونیات تعلق دارد و خوارق و تصرفات داخل قسم ثانی نیست و شخصی
از حاضران پرسید که برکاتی که بمستعدان [آویزش ۱۲] میرسد از کدام قسم ست ازین دو قسم فرمودند
اثر ولایت بالفتح ست بعد ازین سخن نیز افاده بیان فرمودند که هرگاه آینه طالب
مجازی آینه مرشد می شود هر چه در آن آینه هست بقدر مناسبت پرتو می اندازد و همچنین
فرمودند که می تواند که شخص [بمقابل] از هر دو جهت ظلی اقرب باشد و شخصی را یکی حاصل باشد و آن
دیگر نباشد و شخصی از جهتی بیشتر باشد و آن دیگر کمتر و مشایخ نقشبندیه را رضوان الله تعالی علیهم اجمعین

و ولایت بالفتح ایشان بر ولایت بالکسر همیشه غالب بوده است همدرین فرمودند که اگر
مقتدای ازین عالم انتقال می کند ولایت بالکسر خود را بیکی از مخلصان خود میگذارد
و ولایت بالفتح را با خود می برد وگاهی بحکم زلّتی ولایت بالکسر از وی می ستانند بدان
ای نور دیده که حق سبحانه وتعالی دیدهٔ بصیرت ترا از نور توفیق منور گرداند ومنتهای
همت تو رساند کشف را چنانچه دانستی نه داخل درویشی ست ونه از لوازم آن وهمچنان
نه داخل ولایت ست ونه از شرائط آن زیرا که مقصود حق ست سبحانه واینها همه غیر اند
علی الخصوص در مرتبهٔ اعلی ولایت که عبارت از مراتب قرب ذات ست چنانکه حضرت شیخ
ابوطالب مکی در معنی ولایت فرموده که ولی کسی ست که عارف باشد بذات وصفات
حضرت حق سبحانه وتعالی بقدر طاقت بشری وعرفان آنکه بر طاعت وعبادت صوری
ومعنوی ملازم باشد واز معاصی ظاهر وباطن محترز وظهور کرامات وخوارق عادات شرط
ولایت نیست بلکه قدرت بآن هم شرط نیست وعصمت شرط ولایت نیست اما ولی
محفوظ ست چنانچه نبی ورسول معصوم اند صلی الله علیه وآله وسلم خواجه ابوبکر وراق
قدس سره گفت که صاحب استقامت باش نه صاحب کرامت که نفس تو کرامت خواهد
وخدا استقامت هم وی گفته ولی آن بود که از حال خود فانی شود وبمشاهدهٔ حق باقی
وحضرت ایشان مظهر عالم یا رضی الله تعالی عنه همدرین معنی در مکتوبی می نویسند برای
تو می آرم که مراد از ظهور آثار کمال اگر استقامت ست که فوق کرامت ست پس این معنی
خود در اقویای این طریقه بقوت ظاهر میگردد وضعفا را اعتباری نه واگر مقصود از آثار
صدور خرق عادات ومکاشفات ست که منظور عوام ست پس این مقدمات باجماع
صوفیه نه شرائط ولایت اند ونه از لوازم آن مخفی نیست که صحابه کرام که افضل جمیع امت
مرحومه اند کمتر مصدر این امور گشته وچون مجاهدات وریاضات این طریقه بطور صحابه
وتابعین اتباع کتاب وسنت ست اذواق ومواجید اهل این طریقه نیز مشابه اذواق

همان جماعت است فلا تکن من الممترین ونیز حضرت ایشان درینباب مکتوبی نوشته اند
بالاستیعاب بیرا می باید که صراط مستقیم ست برای تو وبرای سالکان راه اجل ذکره
بسم الله الرحمن الرحیم مخدوما انچه ضعف اعتقاد طالبان این زمان وطلب کشف
وکرامات اینها از درویشان وعدم حالات بنسبت اهل قرن اول نوشته اند معلوم
شد بدانند که سفها را مثل مشایخ دیگر مرید گرفتن چه ضرور ست وازعقلای مخلصان
هر که التماس امور مذکوره نماید تسلی او باین مطلب باید کرد که او سبحانه جلشانه که حکیم حقیقی
است بمنطوق کریمه که قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله بنای حب
ورضای خود را که مقصود صوفیان جمیع طرق ست براتباع پیغمبر ما صلی الله علیه وآله وسلم نهاده
وآن طبیب حاذق را با مأموراتی ومنهیاتی چند که بجای دوا وپرهیز اند برای اصلاح
امت مرحومه که بعلت غفلت ومعصیت مبتلا بودند فرستاده هر که این نسخه را بکار بست
در صحت وشفا بروی خود کشود وآنکه ابا کرد خود را ضائع وتلف نمود واین نسخه را
صورتی ست وحقیقتی صورتش نصیب عام مسلمین ست (انکار ۱۲) وآن بعد تصحیح اعتقاد بحسب
کتاب وسنت استعمال جوارح ست بامتثال امر ونهی وجزای این عقائد تنعمات حسی
ولبس که صورت نجات ست وحقیقت این نسخه حصه خواص ست وآن تنویر قلب وتهذیب
نفس ست بریاضات ومجاهدات بارعایت صورت مذکوره حاصل آن ظهور تجلیات ومکاشفات
ست صورت معبر بایمان واسلام ست وحقیقت عبارت از احسان که در حدیث آمده
ان تعبد ربک کانک تراه وصورت بی حقیقت در مرتبه دوای امراض ظاهر جلد
است از قبیل اورام وجروح که بطلا وضماد ازاله آن کرده میشود وبیفائده نیست مثل
ظهور حقیقت بی صورت که غیر مفید ست بلکه حقیقت نیست مگر الحاد ست اعاذنا الله
منها وحقیقت بجای تنقیه ست که اخراج مواد فاسده بران موقوف ست تا احتمال
نکس مرض باقی نماند وکمال شفا از مرض معهود بجز اجتماع این هر دو میسر نمی شود وازین بیان

باید دریافت که از حالت آنجناب علیه السلام در طبایع اصحاب کرام چه آثار صحت و شفا بظهور
رسید مخفی نیست که غیر از غلبهٔ محبت خدای جل و علا و بذل مجهود در اتباع و استرضای
رسول و علیه التحیة والثنا و لذت از طاعت و نفرت از معصیت امری نبوده و مادهٔ
ظهور این آثار و دوام حضور قلب و تهذیب نفوس بوده که از برکت صحبت آنحضرت در اهل
سنت و شریعت او حاصل شده بود از اذواق و مواجید قرون متاخره تکلم نموده اند و با وجود
حصول کمال صورت و حقیقت که زیاده بران متصور نیست بیشتر اهتمام بحفظ آن صورت
که محافظ حقیقت است و فائدهٔ آن شامل خواص و عوام است کرده اند و اعتنا بشان
کشف و کرامت نفرمودند و این امور را از لوازم و شرائط کمال ندانسته اند پس هر که را
طالب صحبت کامله یعنی نسبت محمدیه باشد باید که اتباع سنت نبویه را بیشتر از جمیع ریاضات
و مجاهدات شناسد و انوار و برکاتی که بران مترتب گردد افضل از همه فیوضات داند
و همه مواجید و اذواق متعارف را در جنب جمعیت باطن و دوام حضور اعتباری ننهد
و در صحبت عزیزی که از این امور اثری در یابد او را نائب رسول صلی الله علیه و آله وسلم
دانسته خدمتش لازم گیرد و بچیزی دیگر درین راه فریفته نشود اگرچه لذیذ باشد والسلام انتهی
حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه در مکتوب نود و دوم از جلد دوم می فرمایند که ظهور خوارق
و کرامات شرط ولایت نیست و چنانچه علما مکلف بحصول خوارق نیستند اولیا نیز باظهار
خوارق مکلف نیند چه ولایت عبارت از قرب الهی است جل سلطانه که بعد از نسیان ما سوی
اولیا را دهند و کرامت میفرماید شخصی را ازین قرب عطا فرمایند و از احوال مغیبات مخلوقات
هیچ اطلاع ندهند و شخصی دیگر باشد که او را هم این قرب دهند و هم اطلاع بر مغیبات
بخشند و شخصی ثالث را از قرب هیچ ندهند و اطلاع بر مغیبات بخشند شخص ثالث از اهل
استدراج است و صفای نفس او را بکشف مغیبات مبتلا ساخته است و در ضلال
انداخته کریمه يَحْسَبُوْنَ اَنَّهُمْ عَلٰى شَيْءٍ اَلَا اِنَّهُمْ هُمُ الْكٰذِبُوْنَ اِسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطٰنُ

فانسیهم ذکر الله اولئک حزب الشیطان الا ان حزب الشیطان هم الخاسرون
نشان حال شان ست و شخصی ولی و شخصی ثانی که بدولت قرب مشرف اند از اولیا اند کشف
مغیبات نه در ولایت شان می افزاید و عدم کشف آنها نه در ولایت شان نقصان می آورد
و تفاوت آنها باعتبار درجات قرب ست بسا ست که صاحب عدم کشف صور غیبیه از صاحب کشف
آن صور افضل بود و پیش قدم باشد بواسطه مزیت قربی که او را حاصل شده است صاحب
عوارف که شیخ الشیوخ ست و مقبول جمیع طوائف در کتاب عوارف خود تصریح باین معنی فرموده
است اگر کسی این سخن را از من باور نکند با آن کتاب رجوع نماید آنجا مذکور است بعد ذکر کرامات
و خوارق که اینهمه کرامت و خوارق مواهب حق اند جل سلطانه گاه است که قومی را آن
مکاشف سازند و این ولایت بدهند و گاه است که در مرتبه فوق آن قوم شخصی باشد ازین
طائفه که او را هیچ کرامات و خوارق ندهند زیرا که اینهمه کرامات از برای تقویت یقین عطا
میفرمایند و کسی را که صرف یقین داده شده است او را این کرامات حاجت نبود این
کرامات دون ذکر ذات و دون تجوهر قلب است بذکر الهی که بالا ذکر یافته است و امام
این طایفه خواجه عبد الله انصاری که ملقب بشیخ الاسلام ست در کتاب منازل السائرین
فرموده است که فراست بر دو نوع ست فراست اهل معرفت ست و فراست اهل جوع
و اهل ریاضت فراست اهل معرفت متعلق بشناختن استعداد طلاب ست و شناختن
اولیاء حق ست سبحانه که بحضرت جمع و وصل گشته اند و فراست اهل ریاضت و ارباب جوع
مخصوص بکشف صور و احوال مغیبات ست که بمخلوقات تعلق دارند و چون اکثر خلائق
اهل انقطاع اند از جناب قدس حق جل و علا و اشتغال بدنیا دارند و دلهای ایشان مائل
بکشف صوریت و باخبار از مغیبات مخلوقات ست این معنی نزد شان عظیم ست و گمان
می برند که آنها اهل الله اند و خواص او سبحانه و اعراض می نمایند از کشف اهل حقیقت
و تهم می سازند اهل حقیقت را در آنچه از حضرت حق سبحانه اخبار می کنند و می گویند که آنها

اگر از اهل حق می بودند چنانکه گمان می برند هر آئینه این جماعه خبر رسیداوند از احوال غیبی
و از احوال غیبی سایر مخلوقات و چون ایشان را قدرت بر کشف احوال بالیست چگونه
قدرت خواهد بود بر کشف اموریکه اعلی ست از احوال مخلوقات و تکذیب می نمایند
فراست اهل معرفت را که بذات و صفات و افعال واجبی جل سلطانه تعلق دارد بدین قیاس
فاسد خود محروم ماندند این جماعة از علوم و معارف صحیحه این بزرگواران و ندانستند که
حضرت حق سبحانه و تعالی حمایت این بزرگان فرموده است از ملاحظه خلق و مخصوص
گردانیده است ایشان را بجناب قدس خود جل و علا و مشغول ساخته است ایشان را
از ماسوی خود از جهت حمایت ایشان و غیرتی که بر ایشان دارد و اگر ایشان با حوال
خلق متعرض میشدند صلاحیت حضور جناب قدس در ایشان نمی ماند انتهی کلامه و امثال
این سخنان دیگر هم فرموده است و من از حضرت خواجه خود قدس سره شنیده ام که
میفرمودند که شیخ محی الدین العربی نوشته است که بعضی اولیای عظام که کرامات
و خوارق از ایشان بسیار بظهور آمده است در اواخر نفس از ظهور این کرامات در
ندامت بودند و تمنی میکردند که کاش این همه خوارق از ما بظهور نمی آمد و اگر تفاضل
باعتبار کثرت ظهور خوارق بودی ندامت بران ظهور معنی نداشتی **سوال** چون
ظهور خوارق در ولایت شرط نبود ولی از غیر ولی چگونه متمیز شود و محق از مبطل چه نوع
جدا گردد **جواب** گو متمیز نشود و گو محق و مبطل ممتزج بود و اختلاط حق با باطل لازم
این نشئه دنیویست علم بولایت ولی را هیچ در کار نیست بسیار از اولیا را اسدانند
که بولایت خود اطلاع ندارند فکیف دیگری را اطلاع بر ولایت شان لازم بودی نبی را
از خوارق چاره نیست تا نبی از غیر نبی متمیز شود که علم بنبوت نبی واجب ست و
چون بشریعت نبی خود دعوت می نماید معجزه نبی او را کافیست اگر ولی بما ورای شریعت
نبی دعوت می نمود از خارق چاره نبود چون دعوت او مخصوص بشریعت نبی ست خارق

هیچ در کار نیست علما دعوت بظاهر شریعت میفرمایند ولی نیز اول مریدان وطالبان
حق را به توبه و انابت دلالت می نماید و باتیان احکام شریعت ترغیب می فرمایند ثانیا
بذکر حق جل سلطانه راه می نمایند و تاکید می نمایند که جمیع اوقات خود را مستغرق ذکر الهی
جل سلطانه دارد بحدیکه این ذکر استیلا فرماید و غیر مذکور هیچ چیز را در دل نگذارد ثالثا
از جمیع ماسوی مذکور حاصل گردد که اگر بتکلف یاد اشیا نماید بیادش نیاید یقین ست
که ولی را از برای این دعوت که بظاهر شریعت و بباطن شریعت متعلق ست خوارق
چه در کار ست پیری و مریدی عبارت ست ازین دعوت بخارق کار ندارد و بکرامات اصلا
مناسبت نیست یا آنکه گوییم مرید رشید و طالب مستعد هر ساعت در سلوک طریق خوارق
و کرامات پیر احساس می نماید و در معاملهٔ غیبی هر زمان از وی مددی میخواهد و می یابد
و ظهور خوارق نسبت بدیگران در کار نیست اما نسبت مریدان کرامات در کرامات
و خوارق در خوارق ست چگونه مرید احساس خوارق نکند که پیر دل مرده مرید را زنده
گردانیده است و بمشاهده و مکاشفه رسانیده نزد عوام احیای جسدی عظیم الشان ست
و نزد خواص احیای قلبی و روحی بمراتب رفیع الشان ست خواجه محمد پارسا قدس سره
در رسالهٔ قدسیه میفرمایند که احیای جسدی پیش اکثر مردم چون اعتبار داشت اهل الله
ازان احیای اعراض نموده باحیای روحی پرداخته اند و متوجه احیای دل مرده طالب
گشته اند والحق که احیای جسدی نسبت باحیای قلبی کالمطروح فی الطریق ست
و نظر بآن در محل لعنت ست چه این احیای سبب حیات چند روزه ست و آن احیای
وسیلهٔ حیات دائمه ست بلکه گوییم که فی الحقیقت وجود اهل الله کرامتی ست از کرامات
و دعوت ایشان مر خلق را بحق جل سلطانه رحمتی ست از رحمت های الهی جل شانه آن
احیای قلوب اموات آیتی ست از آیتهای عظیم الشان ایشان امان اهل ارض اند
غنیمت روزگار اند بهم یمطرون و بهم یرزقون در شان ایشان ست کلام

ایشان دوست و نظر شان شفا هُمُ جُلَسَاءُ اللهِ وَهُمْ قَوْمٌ لَا يَشْقٰى جَلِيْسُهُمْ وَلَا يَخِيْبُ اَنِيْسُهُمْ وعلامتی کہ محق این طائفہ از مبطل آنہا بآن جدا شود آنست اگر شخصے باشد کہ استقامت بر شریعت داشتہ باشد و در مجلس او دل از حضرت حق سبحانہ تعالی میلی و توجہی پیدا میگردد و بر دوقی از ماسوی مفهوم میشود آن شخص محق ست و در عدد اولیاست علی تفاوت الدرجات اینہم نظر باز باب مناسبت ست بی مناسبت محض محروم مطلق ست ۵ ہر کرا روی بہ بہبود نبُدست + دیدن روی نبی سود نداشت انتہی کلامہ من المکاتبت و منہا عقیدہ ایشان بطبق عقیدہ اہل سنت و جماعت است صاحب ترجمۂ العوارف در فصل اول چنین نوشتہ کہ در روزگار صحبت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بہ برکت آثار نزول وحی و پرتو انوار نبوت چون نفوس از ظلمت رسوم و عادات منخلع گشتہ بودند و قلوب ایشان از لوث طبیعت و شائبۂ ہوا طہارت یافتہ لاجرم عقاید ایشان از وصمت اختلاف معرا بودد لہا از بیماری ہوا سلیم و مبرا ہمہ یکدل و یکرای و یکزبان بودند و بعد ازان چون آفتاب رسالت بحجاب غیب متواری و محتجب گشت مزاج قلوب از اعتدال استقامت روی بانحراف نہادہ و بقدر انحراف اختلاف پدید آمد و شیطان را طریق تصرف در عقائد کشودہ شد و بحسب بُعد از عہد رسالت و اصحاب نور عصمت ہر روز کم و ظلمات رغبات نفوس بدنیا زیادت میشد و اختلاف پدید می آمد الی یومنا ہذا پس ہر کہ طالب عقیدہ درست بود باید کہ بطبقۂ اول از اصحاب اقتدا کند و بآثار ایشان پیروی نماید یعنی از خصائص احوال صوفیا انست کہ بوجدان حلاوت محبت الٰہی از محبت دنیا اعراض کلی نمودند و عروق نزاع و شرایین خلاف از دلہای آن فرقہ علیہ بیکبارگی منقطع و منتزع شد و بنظر رحمت و شفقت در عموم خلایق نگریستند و از عذاب و عتاب مخالفت نجات یافتند و بفرقۂ ناجیہ ملقب گشتند انتہی و منہا کلام ایشان ای شفا امراض قلبیہ

دواست و سکوت ایشان بجهت دفع اعراض نفسیه کیمیا دفع مرض حواله عرض مخصوص
بطبقهٔ خواجگان است احیاء دلهای مرده بتوجه ایشان منوط و تازگی دلهای افسرده
بالتفات ایشان مربوط احیاء و امانت که اشارت از کمال حصول فنا و بقاست [والبسته ۱۲] بوجود
این بزرگواران نمایانست حضور و غیبت و حی و میت نزد ایشان در توجه یکسان
چنانکه حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه میفرمایند این [زنده ۱۱] بزرگواران همچنانکه قدرت کامله
بر اعطای نسبت دارند حضور و آگاهی را در اندک فرصت بطالب صادق عطا
میفرمایند در سلب آن نسبت نیز قدرت تامه دارند و بیک بی التفاتی صاحب نسبت را
مفلس می سازند بلی آنها که میدهند هم می ستانند اعاذنا الله سبحانه من غضبه و غضب
اولیائه الکرام و در طریقهٔ علیه بیشتر افاده و استفاده بسکوت است فرموده اند
هر که از سکوت ما منتفع نشد از کلام ما چه فائده خواهد گرفت و این سکوت را بتکلف اختیار
نکرده اند بلکه از لوازم طریق ایشان است چه ابتداء توجه این بزرگواران با حدیث
مجرده است از اسم و صفت جز ذات نمی خواهند و معلوم است که مناسب آن توجه
و بلائم آن مقام سکوت و خرس است مَنْ عَرَفَ اللّٰهَ کَلَّ لِسَانُهٗ مصداق این سخن است [نیابت ۱۲]
[گنگی ۱۲ الفتحات ۱۲]
انتهی کلام شریف پس آثار ولایت و انوار هدایت و ظهور اسرار سعادت در خانقاه قدسیه
مظهریه بالفعل در دیدهٔ اولی الابصار پیداست فیضی که از صحبت شریف متبرکه آنجناب
بمسترشدان عقیدت نهاد میرسد ظاهر و هویدا و از بس اشتهار محتاج بیان و اظهار نیست
طرفه تر آنکه اکثری از عقیدت مندان اخلاص گزین و پیرپرستان اعتقاد آئین
که بنسبت بعضی موانع از حضور خدمت و ادراک صحبت مهجور اند از انوار فیوض و برکات
توجه غائبانهٔ ایشان در مسافت بعیده همیشه مستفیض و پر نور میشوند و مدارج قرب نسبت
و حضور غائبانه طی کرده بمرتبهٔ کمال و تکمیل میرسند حق سبحانه و تعالی در ذات فائض البرکات
ایشان قوتی و قدرتی عطا فرموده است که همچنانکه نسبت مستورات محلات و مخدرات دیگر

اصصار و بلاد این معاملات بطور سیر سند نسبت اموات نیز بهانطور پر توفیضات
و ترقیات ظاهر میکردند این خصوصیت درین طریقه مخصوص بحضرت ایشان نسبت
و باصحاب و یاران ایشان و از خصوصیات ایشان طرفه ایست که سالک را از مقامی
بمقامی بزور توجه باطن می برند و بآن مقام که میخواهند یکبار سیر سانند و یکبار تمکین
متمکن میگردانند و بحسب استعداد آن سالک از ان مقام نصیبے میگیرد و سیر در انمقام
می کند چنانچه حضرت ایشان رحمة الله علیه اکثر اوقات از زبان مبارک نیز اشارهٔ
این معنی میفرموده اند که انچه فقیر از بعض اذواق و مواجید خود اظهار می کند محمول
بر دعوی کمال و تزکیه نفس نباید کرد بلکه حدیث بنعمة لمر بیست که بآن ماموریم
وَ اَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ اگر نعمتی را از نعمای الٰهی که بر صوفی نازل می شود
اخفا نماید شکر آن تلف کرده باشد شخصی که طویل القامت ست در وقت بیان واقع
خود را قصیر القامت نمی تواند گفت و اگر گوید دروغ گفته باشد بعد از ان فرمودند که از
امثال و اقران از یاران معاصر انچنین کسی که تشخیص مقام مطابق واقع نماید یا سالک را
از جمیع مقامات این طریقه بگذراند یا بطور طرفه بیش از تمام دائرهٔ پائین بدائرهٔ بالا
رساند یا طی مقامات بی شرط صحبت یعنی غائبانه بطور اشراق کناند بنظر نے آید
و از حضرت شیخ نقل میفرمودند که روزی در گورستان نشسته بودند تا دیری متوجه
ماندند بعد از ان فرمودند که چون بامتوجه بیناتحه شدیم حقیقت محمدی ظهور فرمود
و تجلی آن مقام مانند ابر مطیر باریدن گرفت و نهار واح و اهل آن مقابر ملتجی شدند
وَ لِلْاَرْضِ مِنْ كَاسِ الْكِرَامِ نَصِيبٌ پس متوجه شدیم الحمد لله که همه را ان مقام
متمتع شدند و نیز از خصوصیات ایشانست که در اول توجه تجلی ولایت کبری در آئینه
باطن سالک پر توی اندازد و فی الجمله آستانهٔ فیض نشانهٔ ایشان حاجت روای و
مشکلکشای عالم بود و اکثر حاجات و حل مشکلات در اندک التفات همت ایشان انصرام

میرسید اکثر مریضان و بیماران که مشرف بہلاک بود ند از برکت توجہ ہمت ایشان بکنارۂ شفا رسیدہ اند ہزاران از ورطۂ غفلت و مہلکۂ ضلالت از ہدایت و دستگیری ایشان بساحل نجات پیوستہ و متجاوز الی یعنی زیادہ از صدہا بمرتبۂ کمال و تکمیل رسیدہ از اجازت و خلافت سرفراز گشتہ در ہدایت عالم مشغول شدند چنانکہ بعضے از آنہا عالمی را از نور نسبت و ہدایت منور ساختہ رخت اقامت ازین جہان بر داشتند و داغ حسرت و افسوس بر دل عالم گذاشتند و جمعی از آنہا در قید حیات موجود اند عالم را بہدایت و نور نسبت منور میکنند و فیض این طریقہ چنانکہ باید میرسانند حق تعالی ایشان را سلامت و طریقۂ ایشان را تا انقراض قیامت قائم دارد نقل ست که شخصی مذکور حضرت ایشان در حضور حضرت شاہ ولی اللہ صاحب قدس سرہ که از اکابر اولیا و معاصر آنحضرت اند و جامع علوم ظاہر و باطن و محدث و صدوق بودہ اند و حضرت ایشان رضی اللہ تعالی عنہ بسیار فضائل ایشان بیان میفرمودند چنانکہ این مختصر گنجایش آن ندارد و از راہ اخلاص و عقیدت که در دل مخفی داشت ظاہر نمود فرمودند انچہ قدر ایشان که ما مردم میدانیم شما چہ دانید احوال مردم ہند بر ما مخفی نیست که خود مولد و منشا فقیر ست و بلاد عرب را نیز دیدہ ایم و سیر نمودہ و احوال مردم ولایت از ثقات آنجا شنیدہ ایم و تحقیق کردہ ایم که عزیزیکه بر جادۂ شریعت و طریقت و اتباع کتاب و سنت اینچنین استوار و مستقیم باشد و در ارشاد طالبان شان عظیم و نفسی قوی داشتہ باشد درین جزو زمان مثل ایشان در بلاد مذکورہ یافتہ نمی شود مگر در گذشتگان ملک در ہر جزو زمان وجود اینچنین عزیزان کمتر بودہ است چہ جائی این زمان که پر از فتنہ و فساد ست و مکتوبات که بجناب حضرت ایشان حضرت شاہ صاحب مذکور نوشتہ اند دلالت بر کمال فضیلت و استقامت دارد که فوق آن متصور نیست

**مکتوب اول** خدا عز و جل آن تمیم طریقۂ احمدیہ داعی سنت نبویہ را دیر گاہ داشتہ

مسلمین را متمتع و مستفید گردانا داد فقیر ولی الله عفی عنه بعد سلام محبت مشام ملحوظ ضمیر منیر باد
صحیفه شریفه که مشحون بود بانواع الطاف ورود فرمود و فقیرزاده که شفقت سامی نبشته
این فقیر را اولاد او تقریر نمود الحمد لله که اهل و عیال این و ماندگان میکنند ازین امر توقعها
مستحکم میگردد احسن الله الیکم فذکرکم الله تعالی فیمن عنده بابت آمدن در این
دنیا مدن او اشارتی رفته بود مخدوما فقیر تا وقتیکه عید الهی برای چیزی وارد نشود حقیقت
آن حال نمی شناسد تا حال هیچ واعید نشده است بطن تخمین نتوان گفت قلمی شده بود
که بعض وقائع را در صورت آسوله خواهم نوشت خاطر مشتاق آن وقائع است خدا کند
که زود آن وعده منجز گردد مولوی ثناء الله مصابیح و صحیحین استماع نمودند مستعد کتب
سته بلکه عشره هستند اولاد اند همین توجه بهت سامی توقع است که امنیتی بظهور رسد و بعد از آن
احرام صحبت شریف بندند هر قدریکه وقت شریف گنجایش کند بیکد و کلمه بهجت افزای
این فقیر شکسته بال مایه بود والسلام **مکتوب دوم** خدای عزوجل آن قیم طریقه
احمدیه خصوصا و طریقه صوفیه عموما و آن متجلی بانواع فضائل و فواضل را دیرگاه سلامت
داشته انواع برکات بر کافه انام مفتوح گردانا د مکتوب گرامی ورود نمود بر صحت مزاج
شریف حمد الهی بجا آورده شد بعد کسره بعد اخری اطلاع بر صحت مزاج یافته باشد که
سبب سفر خواهد بود این مرد میخواهد که پیش از وقت معین مقصود حاصل نماید مصرعه بزم برهم
خورده بود ست بجا آمده آنچه از توبه و تبری از اعوان سوی تقریر می نماید خالق خطرات
و مالک ناصیه تکذیب آن میفرماید فقیرزاده ها بالتماس دعا در حق خویش مجتری اند شاه اهل الله
صاحب بعافیت اند از مسکن فقیر بر ده کروه می باشند در یمدت چندین مرت ملاقات شده
و خیر و عافیت همیشه می آید مشتاق ملاقات شریف اند والسلام **مکتوب سوم** متع الله
المسلمین بافادات قیم الطریقة الاحمدیة و روی ریاض الطریقة بتوجهات النفس الزکیة آمین
فقیر ولی الله عفی عنه سلام محبت مشام میرساند رقیمه کریمه ورود فرمود الحمد لله علی سلامتکم

دعا فیتکم از مکارم اخلاق مرجو آنست که بدعای ظهر الغیب کرم فرما باشند انچه درباب فضیلت
مآب عبد الغنی خان اشارت رفته بود علی الراس والعین تا حال باشرف الوزرا وملا الکرام
ابواب مکاتبات مفتوح نیست با هرکه ابواب مکاتبات مفتوح ست البته مقصر نخواهند ماند
والسلام والاکرام فقیر زادگان همه یکی مستدعی دعاست در اوقات اجابت کرم فرمایند

مکتوب چهارم خدای عز وجل آن یتیم طریقه احمدیه را دیرگاه سلامت داشته بانواع
فیوض بر بندگان خود مفتوح دارد فقیر ولی الله عفی عنه بعد سلام واضح باد که مولوی ثناء الله برادر
بار قیمه کریمه رسیدند موجب مسرت گردید قصد اینجانب بسبب بعض اسباب که شرح آن
بسطی میخواهد اتفاق افتاد توقع آنست که در اوقات مرجوه دعای سلامت از آفات
ظاهره و باطنه درحق بندهٔ ضعیف و فرزندان و متعلقان بوجه امید بود و می آمده باشد والسلام
برادرم میان اهل الله شفا یافته اند الا قلیلی از جراحات باقیست امید وارم آنست که آن
نیز به شود از جانب که فقیر آنجاست بر وی کروه هستند ازین سبب نامه علیحده نوشته اند انتهی
ونیز مشهور ست و بصحت رسیده که یکی از فرزندان حضرت شاه ولی الله صاحب سخت
علیل و بیمار بود هرگز توقع زندگی نداشتند به نیت رفع بار وازالهٔ مرض پیش حضرت
ایشان فرستادند و طلب صحت و شفا خواستند چنانکه حق سبحانه وتعالی از برکت توجه
نظر شریف ایشان هماوقت شفا بخشید که موجب مزید اعتقاد عالم درحق ایشان گردید
حالات رفیعه و مقامات علیه ایشان از دایرهٔ امکان تحریر و تقریر بلند ست اما از مدتها
که مشتاق تقریر این سخنها بودی و سماجتها برای تحریر نوشتن این مطالب علیا می نمود
برای تسکین توانیقدر بس ست **نظم** بسکه نخل فیض عامش سایبان عالم ست

| | |
|---|---|
| گلشن دل این از باد خزان عالم ست | چونکه هر دریا دلی زان گوهر مقصود یافت |
| سایه اش مانند ابر درفشان عالم ست | چون نسیم باطنش آفاق را سرسبز کرد |
| غنچهٔ دل سرخرو در گلستان عالم ست | بوستان دل ز فیض جاریش گلگل شگفته |

حلم او بر قلب چون آب وان علم است | مولانای روم فرموده نظم

تو نقش نقشبندان را چه دانی | تو شکل پیکر جان را چه دانی

گیاه سبز داند قدر باران | تو خشکی قدر باران را چه دانی

هنوز از کفر ایمانت خبر نیست | حقایق های ایمان را چه دانی

وحضرت عارف نامی مولانا نورالدین عبد الرحمن جامی قدس الله سره میفرمایند

قد برگل بل باده پرستان زهند | فی خود منشان تنگ دستان بهند

از نقش توان بسوی بی نقش شتافت | کین نقش غریب نقشبندان زنند

لله در من قال فی مدحه علی لسان الهندی نظم

ہے پیر و مرشد زہے پیشوا | کوئی کیا کرے اوسکی مدح و ثنا

نپٹ مدح کا قافیہ تنگ ہے | کہ اس فخر ہے اوسکے تئین ننگ ہے

خدیو سخن میرزا جانجان | کہ حلم اوسکا ہے ناطقہ بے زبان

ہے اوسکا لقب ذوالجلال سخن | کہ بندے ہین اوسکے سب اہل فن

سب ارباب فن اوس سے ہین مستفید | کہ علم و ادب اوسکے دونون مرید

کرے کیون نہ مشکل دو عالم کی حل | کہ اوسکا ید اللہ ہے بانہہ بل

کوئی آج اوسکے برابر نہین | وہ سب کچھ ہے الا پیمبر نہین

این ذره را چه یارای که مدح این طریقه نماید یا لب در فضائل ایشان کشاید اما اینقدر میداند
که خاک عزیزان اینجا [illegible] کمالات طینت نبوت ست صلی الله علیه وسلم هرچه
از کمالات از ایشان ظهور می کند پرتوی و نمونه آن کمالات ست که از کمال صحبت
و متابعت سنت او صلی الله علیه و آله وسلم بر باطن ایشان متجلی گشته و پرتو انداخته
ازینجاست که حضرت خواجه بزرگ میفرموده اند که از طریقه ما روی بگردانند خطر دین دارد
ونیز ازینجاست که حضرت ایشان میفرمودند که نسبت ما اصل و مشابه قرن اول ست که

اصلا تصرف دران راه نیافته اگر قطره ہست ازان چشمه واگر جرعه ہست ازان خمخانه وہم ازینجاست که جمعی از دانشمندان از حضرت ایشان ماپرسیدند که در طریقهٔ مجددیه از طرق مشایخ دیگر کدام فضیلت یافتند که اختیار فرمودند فرمودند که این طریقه را منطبق بر کتاب وسنت یافتیم که ثبوت آن قطعی ہست وہرچه منطبق بر قطعی ہست نیز قطعی پس اینطریقه نیز قطعیست باین فضیلت اینطریقه را اختیار کردیم وحضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه نیز اشارت باین معنی فرمودند که طریقهٔ ما تا انقراض قیامت خواهد بود اما بشرط آنکه در وچیزی مخلوط نشود والحمد لله که تا این زمان اینطریقه علیه چنانکه باید محفوظ از جمیع طرق بدعت ست واز برکت این عزیزان انشاء الله تعالی تا قیامت خواهد بود چنانکه مخدومی مولانا عبد الرحمن جامی در نفحات می فرمایند که از ذکر بعضے احوال واقوال خانوادهٔ خواجگان بیان روشن وطریقهٔ ایشان بتخصیص حضرت بهاء الدین واصحاب ایشان قدس الله سره معلوم شد که طریقهٔ ایشان اعتقاد اہل سنت وجماعت واطاعت احکام شریعت واتباع سنن سید المرسلین صلی الله علیه وآله وسلم ودوام عبودیت که عبارت ست از دوام آگاهی بجناب قدس سبحانه بی مزاحمت شعور بوجود غیری پس گروہی که نفی این عزیزان کنند بواسطهٔ آن تواند بود که ظلمت ہوا وبدعت ظاهر وباطن ایشان را فرو گرفته ہست حسد وتعصب دیدهٔ بصیرت ایشان را کور ساخته لاجرم انوار ہدایت وآثار ولایت ایشان را نه بینند واین نابینایی خود را بجحود وانکار آن انوار وآثار که از مشرق تا مغرب گرفته اظهار کنند ہیہات ہیہات **نظم**

نقشبندیه عجب قافله سالارانند ۔ که برند از ره پنهان بحرم قافله را
از دل سالک ره جاذبهٔ صحبت شان ۔ می برد وسوسهٔ خلوت وفکر چله را
قاصری گر کند اینطائفه را طعن قصور ۔ حاش لله که برآرم بزبان این گله را
همه شیران جهان بستهٔ این سلسله اند ۔ روبه از حیله چسان بگسلد این سلسله را

انتها کلامه الشریف ازینجاست که حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه میفرمایند که شکر این نعمت عظمی بکدام زبان بجا آرد که حضرت

حق سبحانه تعالی ما فقرا را بعد از تصحیح عقیده بموجب آراء اهل سنت و جماعت شکر الله تعالی
سعیهم بسلوک طریقهٔ علیهٔ نقشبندیه مشرف ساخت و از مریدان و منتسبان این خانوادهٔ بزرگ
گردانید نزد فقیر یک گام درین طریق زدن برابر هزار گام طریق دیگرست راهی که بکمالات
نبوت بطریق تبعیت و وراثت کشاده میشود مخصوص باین طریق عالیست منتهای
طرق دیگر تا نهایت کمالات ولایتست از انجا راهی بطرف کمالات نبوت نکشاده اند
ازینجاست که این فقیر در کتب و رسائل خود نوشته که طریق این بزرگواران طریق اصحاب
کرام است علیهم الرضوان چنانچه اصحاب کرام بطریق وراثت از کمالات نبوت حظ وافر
گرفته اند منتهیان این طریق نیز از ان کمالات بطریق تبعیت نصیب کامل می یابند
و مبتدیان و متوسطان که ملتزم این طریق اند و محبت کامل منتهیان این طریق دارند
نیز امیدوار اند اَلْمَرْءُ مَعَ مَنْ اَحَبَّ بشارتیست دور افتادگان را غائب و خاسر
کسی ست که داخل این طریق شود و مراعات آداب این طریق نکند و امور محدثه درین طریق اختراع نماید با عتماد
مقامات و وقائع خود بخلاف این طریق اقدام کند در خصوص گناه طریق چیست او براه مقامات و واقعات خود متمشی ست
که روی بترکستان دارد و باختیار از راه کعبه منحرف گشته است ع ترسم نرسی
بکعبه ای اعرابی ٭ کاین ره که تو میروی بترکستان ست ٭ و نیز میفرمایند طریقه که
اقرب ست و اسبق و اوثق و اسلم و احکم و اصدق و اولی و اعلی و اجل و ارفع و
اکمل طریقهٔ علیهٔ نقشبندیه ست قدس الله تعالی ارواح اهالیها و اسرار موالیها اینهمه بزرگی
این طریق و علو شان این بزرگواران بواسطهٔ التزام متابعت سنت سنیه است علی
صاحبها الصلوٰة و السلام و التحیة و اجتناب از بدعت نامرضیه ایشانست که در رنگ اصحاب
کرام علیهم الرضوان من الملک المنان نهایت شان در بدایت مندرج گشته است
و حضور و آگاهی ایشان دوام پیدا کرده و بعد از وصول بدرجهٔ کمال فوق آگاهی
دیگران شده و نیز میفرمایند که جذب این عزیزان دو نوع ست نوع اول که از حضرت صدیق اکبر

رسیده هست و بهمین اعتبار طریق ایشان منسوب بآنحضرت ست رضی الله تعالی عنه و حصول
آن بتوجه بوجه خاص هست که قیوم جمله موجودات ست و استهلاک و اضمحلال دران
نوع دوم که مبدء ظهور آن درین طریق حضرت خواجه نقشبند اند قدس سره و آن از راه معیت
ذاتیه میخیزد و آن جذبه از حضرت خواجه بخلیفه نخستین ایشان خواجه علاء الدین عطار رسیده
وچون ایشان قطب ارشاد وقت خود بودند از برای حصول این قسم جذبه نیز طریقه
وضع کردند و آن طریق در خلفای خانوادهٔ ایشان بطریقهٔ علائیه مشهور ست و در عبارت
واقع میشود که اقرب طرق طریقهٔ علیهٔ علائیه هست هرچند اصل اینجذبه از حضرت نقشبند ست
اما وضع طریق از برای تحصیل مخصوص بخواجه علاء الدین ست قدس الله تعالی اسرارهما
والحق که این طریق کثیر البرکت ست اندک آن طریق نافع تر از بسیار طرق دیگر انست
تا اینوقت خلفای خانوادهٔ علائیهٔ احراریه باین دولت عظمی بهره مند اند بطالبان ازین راه
تربیت میفرمایند حضرت خواجه احرار باین دولت عظمی از خدمت مولانا یعقوب چرخی علیهما الرضوان
که از خلفای حضرت علاء الدین ست رسیده نوع اول از جذبه که بحضرت صدیق اکبر
رضی الله تعالی عنه منسوب ست طریق علیحده از برای حصول آن موضوع ست
و آن طریق وقوف عددیست و سلوکی که بعد از حصول این جذبه متحقق می شود هم
دو نوع ست بلکه انواع ست نوعیست که حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه از انطریق
بمقصود پیوسته اند و حضرت رسالت خاتمت علی صاحبها الصلوة والسلام و التحیة
نیز از همین خانه جذبه بهمین طریق رسیده اند و حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه بجهت
کمال اخلاص که بآن سرور داشتند و فانی در ایشان بودند از میان سائر اصحاب
رضوان الله علیهم اجمعین باین خصوصیت طریق مخصوص گشته اند و همین نسبت
جذبه و سلوک تا بآنحضرت امام جعفر صادق بهمین خصوصیت رسیده چون والدهٔ امام
از اولاد کرام حضرت صدیق ست رضی الله تعالی عنهم امام باعتبار این دو وجه فرموده اند

وکذا فی ابو بکر مرتین و چون حضرت امام از آبای کرام خود هم نسبتے جدا گرفته اند جامع
این هر دو طریق گشته اند و آن جذبه را با سلوک ایشان جمع فرمودند و باین سلوک
بمقصود پیوستند و فرق میان این دو سلوک آنست که سلوک حضرت امیر السبع
آفاقی قطع میشود و سلوک حضرت صدیق با آفاقی چندان تعلق ندارد و بآن می ماند
که نفی از خانهٔ جذبه کشیده باشند و بمطلوب رسانیده در سلوک اول تحصیل معارف است
و در ثانی غلبهٔ محبت لاجرم حضرت امیر باب مدینهٔ علم آمده و حضرت صدیق قابلیت
خلت آنسرور علیه السلام پیدا کرد لو کنت متخذا احدا خلیلا لاتخذت ابا بکر
خلیلا و حضرت امام باعتبار جامعیت جهت جذبه که منشأ آن محبت ست و جهت
سلوک آفاقی که مبنأ آن علوم و معارف ست نصیبی وافر از محبت و معرفت
حاصل کردند بعد از آن امام این نسبت مرکبه را بطریق ودیعت بسلطان العارفین
قدس الله تعالی سره سپردند گویا این بار امانت را بر پشت ایشان نهاده اند تا بقدر تدریج
باهل آن برسد و روی توجه شان جانب دیگر ست پیش از تحمل آن باین نسبت مناسبت
ندارند و درین تحمیل نیز حکمتهاست که هر چند حاملان ازین نسبت قلیل النصیب اند
اما این نسبت را از انوار آن بزرگواران نصیب وافر ست مثلا نوعی از سکر که درین
نسبت مندرج ست از آثار انوار سلطان العارفین رح ست آن سکر مبتدیان را از
حس غائب می سازد و از هوش می برد بعد از آن بتدریج رو باستتار می آرد و باعتبار غلبهٔ
صحو این نسبت در مراتب صحو مندرج میگردد در ظاهر صحو ست و در باطن سکر این بیت
در بیان حال ایشان ست ع از درون شو آشنا و از برون بیگانه وش ٭
٭ اینچنین زیبا روش کم می بود اندر جهان ٭ علی هذا القیاس از هر بزرگی نور فر گرفته
باهل خود رسیده و آن عارف ربانی حضرت خواجه عبد الخالق غجدوانی ست که سر حلقهٔ
سلسلهٔ حضرات خواجهاست قدس الله تعالی اسرارهم درینوقت باز این نسبت علیه

از سر ارادت گرفته در عرصهٔ ظهور آمد بعد از ایشان درین سلسله جانب سلوک آفاقی بالتحقیق شد بعد حصول جذبه براه های دیگر سلوک نمودند و عروج پیدا کردند تا زمانیکه حضرت خواجه نقشبند قدس الله تعالی سره الاقدس بعالم ظهور آمدند آن نسبت بآن جذبه و سلوک آفاقی باز ظاهر گشت و بآن هر دو جهت جامع کمال معرفت و محبت گشتند با وجود آن یک قسم جذبهٔ دیگر که از راه معیت میخیزد نیز ایشان را عطا فرمودند چنانکه بالا گذشت از کمالات ایشان نصیب افزائے مناسب ایشان را یعنی خدمت خواجه علاء الحق والدین قدس حاصل گشت و بدولت هر دو جذبه و سلوک آفاقی مشرف گشتند. و بمقام قطب ارشاد رسیدند و همچنین خواجه محمد پارسا از کمالات ایشان بهرهٔ تام یافتند و حضرت خواجه در آخر حیات در حق ایشان فرمودند هر که میل دیدن من کند محمد را به بیند و نیز از ایشان منقول ست که میفرمودند که مقصود از وجود بهاء الدین ظهور محمد و خدمت خواجه پارسا را با وجود این کمالات نسبت فردیت مولانا عارف دیگرانی در آخر حیات خود عطا فرمودند و غلبه همین نسبت ایشان را مانع تشیخی و تکمیل طلبه گشت حالا در کمال و تکمیل درجهٔ علیا رسیده شدند حضرت خواجه نقشبند در شان ایشان فرمودند اگر او شیخی کند عالم از وی منور شود و مولانا عارف این نسبت فردیت را از مولانا بهاء الدین که پیر ایشان بود یافته باید دانست که نسبت فردیت را تمام رو بجناب حق سبحانه بشیخی و تکمیل و دعوت کاری ندارد و اگر آن نسبت با نسبت قطب ارشاد که مقام دعوت و تکمیل خلق ست جمع شود باید دید که اگر نسبت فردیت غالب ست بلکه ارشاد و تکمیل درین صورت زبون ست و الا صاحب آن دو نسبت در حد اعتدال ست ظاهرش تمام با خلق ست و باطنش بالکلیه با حق تعالی و تقدس درجهٔ علیا در مقام دعوت خلق صاحب این نسبت راست هر چند نسبت قطبیت ارشاد نیز تنها در دعوت کفایت میکند اما این بزرگواران را درین مقام مرتبهٔ دیگر ست نظر ایشان شافی با مراض قلبیه و صحبت

شان رافع اخلاق نامرضیه بعد از خلفای حضرت خواجه نقشبند چراغ این خاندان
بزرگ حضرت خواجه احرار بودند جذبهٔ خواجها را اتمام نموده متوجه سیر آفاقی گشتند و نیز
میفرمایند که از عزیزی شنیده ام که حضرت خواجه احرار قدس سره نسبتی از آبای مادری
خود که صاحب احوال غریبه بودند و جذبهای قویه داشتند نیز حاصل کرده بودند از مقام
اقطاب اثنا عشر که تائید دین بایشان مربوط ست و در محبت شان عظیم واند حضرت
خواجه احرار رض نصیب وافر بود و تائید شریعت و نصرت دین ایشان را از آنجا بود
و شمه از احوال گرامی ایشان بالا مذکور شده است بعد از ان امیاء طریقت این بزرگواران
و اشاعت آداب این عزیزان علی الخصوص در ممالک هندوستان که اهل آن از کمالات
ایشان بی بهره بودند بظهور ارشاد پناهی معارف دستگاهی مؤید الدین الرضی شیخنا
و مولانا محمد الباقی سلمه الله تعالی تحقق گشت و نیز میفرمایند آنچه حضرت خواجه فرموده اند
ما نهایت را در بدایت درج می کنیم واقع ست زیرا که از ابتدا توجه ایشان با حدیت
صرف ست و از اسم و صفت جز ذات تعالی نمیخواهند مبتدیان رشید این طریقهٔ علیه را
این دولت بطریق انعکاس از شیخ مقتدا که باین کمال مشرف شده است حاصل میشود
داننده باید دانست پس ناچار نهایت طرق کمل در بدایت این بزرگواران مندرج باشد غایت
ما فی الباب این توجه احدیت در ایشان اگر غلبه پیدا کند و ظاهر را نیز برنگ باطن منصبغ
سازد سالک از مشاهدات سفلی که در مرایای ممکنات ظاهر شود آزاد ست و از معارف
تشبیهی خلاص و اگر این توجه غلبه پیدا نکرده و بر باطن مقصور گشت بسا ست که ظاهر بشهود
وحدت در کثرت ملتذ بود و بتوحید و اتحاد محفوظ باشد اما این شهود در حق ایشان
مقصور بر ظاهر ست بباطن سرایت نکرده باطن شان متوجه احدیت صرف ست ظاهر
شان بمشاهدهٔ وحدت در کثرت لبسیار باشد که توجه باطن بواسطهٔ غلبه نسبت ظاهر معلوم
نشود و غیر از شهود ظاهر امر دیگر مفهوم نشود چنانچه در اوائل حال کاتب این سطور بوده است

آنکه بواسطۂ نسبت ظاہر اند توجہ باطن که با حدیت صرف بود آگاهی نداشت و بکلیت خود را
متوجه شهود وحدت در کثرت می یافت بعد مدتی حضرت حق سبحانه بر توجه باطن اطلاع
بخشید و باطن را بر ظاهر نصرت داد و معامله را تا باینجا رسانید و الحمد لله سبحانک علی ذلک
ازین قبیل ہست معارف توحیدی و مشاہدات سفلی که از بعض خلفای این خاندان بزرگ
سر برزده هستند آنکه ایشان بظاهر و باطن متوجه این شهود اند گرفتار این معرفت
بخلاف دیگران که بظاهر و باطن گرفتار این شهود اند و این شهود را جامع تنزیه و تشبیه
و انستہ از کمال میدانند این جماعت هر چند باطن ایشان نیز ایمانی به تنزیه صرف دارد اما
گرفتاری دیگر ہست دایمان دیگر و حال دیگر ہست و علم دیگر و جماعه که ایمان به تنزیه
صرف ندارند و جز مشاهدۂ سفلی امر دیگر را معتقد نیستند از ملاحده اند که از بعثت خارج اند
تنزد فقیر شهود حق جل و علا در مرایای ممکنات که جماعۂ از صوفیه آنرا کمال می شمرند
و جمع بین التشبیه و التنزیه می انگارند این شهود شهود حق نیست جل و علا و مشهود ایشان جز
متخیل و منحوت ایشان نه آنچه در ممکن می بینند واجب نیست تعالی و تقدس انچه در حادث
می یابند قدیم نه و هرچه در تشبیه ظاهر شود تنزیه نه زنهار تمہات صوفیه مفتون نگردی
و غیر حق را جل سلطانه حق ندانی این جماعه بواسطۂ غلبۂ حال سَاهٍ گنگ معذور اند و در رنگ مجتهد
مخطی از مواخذه مرفوع اما با مقلدان ایشان چه معامله کنند کاش در رنگ مقلدان مجتهد
مخطی باشند و اگر چنین نکنند کار مشکل ہست و نیز میفرمایند ای فرزند در طریقۂ نقشبندیه
ابتدای سیر از قلب بوده که از عالم امر ہست ابتدا سخن از عالم امر نموده اند بخلاف سائر طرق
مشایخ کرام که شروع در تزکیۂ نفس می نمایند و تطهیر قالب می فرمایند بعد ازان بعالم امر
می در آیند الا ماشاء الله آنجا عروج می نمایند ازینجاست که نهایت دیگران در بدایت
این بزرگواران اندراج یافته ہست و این طریق اقرب طرق گشته ہست چه حصول تزکیه
و تطهیر در ضمن این سیر ایشان را بر وجه احسن میسر شده ہست مسافت کوتاه گشته لاجرم

این بزرگواران سیر عالم خلق را قصداً ضائع دانسته اند و بیکار شمرده بلکه مضر و مانع حصول
بمطلوب یقین نموده اند زیرا که سالکان طریق بقدم تزکیه بریاضات شاقه و مجاهدات
شدیده قطع بادیه های صعوبت عالم خلق نموده چون شروع در سیر عالم امر فرمایند و در انجذاب
قلبی و التذاذ روحی افتند بسا ست که باین انجذاب قناعت کنند و باین التذاذ کفایت
ورزند و مظنهٔ لامکانیت این عالم دامنگیر شان شود و شائبهٔ بیچونی آن عالم از بیچون حقیقی
باز دارد مگر درین مقام سالکی گفته است که سی سال روح را بخدائی پرستیدم و دیگری گفته
که سر استوا و ظهور تنزیه فوق العرش از معارف خاصه است و از بیان سابق معلوم شده است
که آن تنزیه نیز داخل دائرهٔ امکان است تنزیه نماست فی الحقیقت تشبیه است بخلاف بزرگان
این طریقه علیه که شروع از مقام جذبه می نمایند و بعد التذاذ ترقیات میفرمایند و این انجذاب
و التذاذ در حق ایشان در رنگ ریاضات و مجاهدات است در حق دیگران پس آنچه
دیگران را مانع وصول است این بزرگواران را ممد و مفید لامکانیت عالم امر را عین مکانیت
تصور نموده بلامکان حقیقی توجه میفرمایند و بیچونی آن عالم را عین چون دانسته به بیچون حقیقی
ارتقا می نمایند لاجرم بغرور وجد و حال در رنگ دیگران مفتون نمی گردند و بجوز و مویز
این راه فریفته نمی شوند و بتبرکات صوفیه مباهات نمی کنند و به شطحیات مشایخ افتخار نمی نمایند
متوجه احدیت صرف اند و از اسم و صفت جز ذات مقدس نمیخواهند انتهی و هم ازینجاست
که حضرت خواجه احرار قدس سره در فقرات میفرمایند که بدیدن و مطالعه کتب صوفیه
بسیار مشغول شدن بر وجهی که از نسبت خواجگان قدس الله اسرارهم و ورزش آن
نسبت شریف که جامع جمیع نسبتهاست و خلاصه و منتهای مجموع طریقهاست غافل شوند
دل را بهر چه شنوند از سخنان بلند و احوال و اذواق که بینند و شنوند مشغول سازند
از کاریکه بهمه وقتها باز بسته با نسبت غافل شوند بیم زیان و خسران باشد کدام کار و کدام
ذوق و حال و کدام طریقه ازین طریقه بلند تر بود که دم بدم نفس بنفس بهمت بهمائی و ذلت

در مقابل عزت وکبریائی حق سبحانه متوجه بحق سبحانه شده ام از گرفتاری بغیر حق بنده خود را خلاص می سازد و نیز میفرمایند که تحصیل این چنین مشغولی جز بمواظبت بطریقه خواجگان و خلفای ایشان بتخصیص خلیفه آخرین که حامل این نسبت بسبیل کمال ایشان بوده اند حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند قدس الله تعالی ارواحهم و رضی الله تعالی عنه وعنهم میسر نیست و حضرت مولانا یعقوب چرخی قدس سره نیز در رساله انسیه میفرمایند که حضرت خواجه ما یعنی حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند را قدس الله تعالی روحه در تصوف نسبت بچهار وجه ست یکی بحضرت خواجه خضر دادہ علماً و حکمةً دوم بحضرت شیخ جنید سوم بسلطان العارفین سلطان بایزید تا بحضرت امیر المومنین ابی بکر الصدیق امیر المومنین علی المرتضی رضی الله عنهما واز برای آن یعنی ایشان را تمسک مشایخ می نامند انتهی و منها نیز باید دانست که انهم افضلیت افضلیت و کثرت خصوصیت که درین طریقه یافته میشود از سبب آنست که نسبت این عزیزان منسوب ماخوذ از جهت صدیقیت ست که راس رئیس صوفیانست رضی الله تعالی عنه چنانچه از کلام بعض مشایخ اعظم این طریقه بکرات اشارات بآن بالاگذشت پس این خصوصیت نیز از اعظم ترین خصوصیات این طریقه است که حق سبحانه وتعالی حضرات این طریقه را باین دولت مشرف گردانید و ایشان آکرامت فرمود و نیز بشنود که حضرت ایشان ما رضی الله تعالی میفرمایند که طریقه عالیه نقشبندیه که بتوسط امام جعفر صادق با وجود نسبت آبائی منسوب بحضرت صدیق ست رضی الله عنه سر آن اینست که حضرت امام ذو جهتین و مجمع طریقین اند زیرا که ایشان را طریقه ذکر جهر از علی المرتضی کرم الله تعالی وجهه رسیده چنانچه از روایت شداد بن اوس ثابت شده که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم علی مرتضی رضی الله تعالی عنه را ذکر جهر و نفی اثبات تعلیم فرمودند و طریقه ذکر خفی که عبارت از ذکر اسم ذات باشد بصدیق اکبر وازایشان صدرا بعد صدر و بطنا بعد بطن باصحاب صدیق رسیده چنانچه در شجره این حضرات مذکور ست و درین طریقه القا

ذکر بی حرکت زبان تا امروز جاریست معلوم شد که نسبت نقشبندیه هرچند بتوسط امام
جعفر صادق ست رضی الله تعالی عنه ماخوذ و منسوب از جهت صدیقیت ست رضی الله تعالی
عنه و آنکه بعضی شیعه که بزی صوفیه درآمده و اقتباس نقشبندیه ادعا طریقه نقشبندیه می نمایند
و حضرت امام را منسوب تنها بجناب علی المرتضی می کنند و می گویند که امام با وجود نسبت
آبائی محتاج نسبت دیگر چرا باشد از حیز اعتبار ساقط ست زیرا که از اجتماع نسبت اجداد
پدری و مادری هیچ نقصان بشان حضرت امام عائد نمی شود بلکه از اجتماع این هر دو نسبت
کمال حضرت امام دو چندان میگردد چنانکه حضرت سلمان با وجود صحابیت رجوع بجناب
حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه آوردند و نیز باید دانست که در طریقه صوفیه تا سالک
هر دو راه قطع مسافت علیه از حضیض امکان باوج وجوب نکند یعنی راه سلوک و راه جذب
بمرتبه کمال و تکمیل نرسد و معنی سلوک رفتن و معنی جذب کشیدن ست و سلوک عمل سالک
ست و جذب عمل شیخ از سلوک تصفیه قالب از جذب تنویر قلب و لطائف دیگر میسر میگردد
و در طریقه نقشبندیه جذب مقدم ست بر سلوک که در قرن اول معمول بوده و در طریق دیگر
سلوک مقدم ست بر جذب و شروع از القای ذکر در قلب و لطائف که از عالم امر اند طریق
جذب ست که منشأ آن صدیق ست رضی الله تعالی عنه و شروع از ذکر لسانی که لسان
از اجزای قالب ست طریق سلوک مبدء آن امیرست کرم الله وجهه و نیز میفرمودند که از
شصت سال معلوم و تجربه فقیر ست هرگاه عوارض جسمانی باین فقیر لاحق میشود بسبب
خصوصیت نسبت که علوی نژادم بی اختیار دل متوجه بجناب علی المرتضی میشود و اگر
فتوری در باطن واقع میشود با وجود علویت بالطبع در استعداد خود را متوجه بجناب
صدیق اکبر می یابد اگر این طریق منسوب فقط بجد بزرگوار می بود در هر دو صورت دل متوجه
بآنجناب میگشت پس از اینجا معلوم شد که نسبت این اکابر در حقیقت نسبت صدیقی ست
چنانکه حضرت خواجه عبدالخالق غجدوانی رضی الله تعالی عنه در رساله که در احوال شیخ بزرگوار خود

یعنی حضرت ابی یوسف همدانی نوشته اند می فرمایند که سلطان الاولیاء یعنی شیخ ابو یعقوب یوسف همدانی این ضعیف بی بضاعت را و این فقیر بی استطاعت را بواسطه سفارش خواجه زنده دلان خواجه خضر علیه الصلوة والسلام بتعلیم و تلقین ذکر مشغول و مشرف گردانیدند اکنون واجب ست بر همه خلائق از بادشاه و وزرا و علما و زهاد و عباد و خواجه و درویش از خاص و عام که متابع و مطیع این خواجه بزرگ یانی شیخ ابو یعقوب یوسف بن ایوب همدانی باشند زیرا که این عزیز هیچ وجه مخالف شرع رسول الله نکرده اند و بر موافقت صحابه و تابعین و سلف صالحین زندگانی کرده اند و در جلب بر لفظ مبارک میفرمودند که نگاه داران راست محمد رسول الله ست زیرا که خواجه بسرور علیه السلام فرموده اند که یا اباهریره بیاموز مردمان را سنت مرا و تو نیز عمل کن تا ترا نوری و زنقیامت درخشنده روزی باشد چون اشارت رسول صلی الله علیه وآله وسلم این بود این بزرگ پاک روش اصحاب متابعان و ملازمان و مطیعان عتبه رفیعه خود را خواجه حسن اندانی و عبدالله برقی و خواجه احمد یسوی و خواجه علیا ر و داعی فقیر که عبدالخالق بن عبدالجمیل امام و باقی درویشان که بخدمت حاضر می بودند بر جاده شرع نبوی میخواندند و از هوا و بدعت و مخالفت شرع و از طریق اهل هوا و فتنه و بطلان و از تقلید مقلدان نگاه می داشتند و روش این صدیق و عزیزان ایشان از جمیع آفات پاک ست نه زنگ تعطیل دارد و نه بوی تشبیه بلکه محض نور و هدایت و معرفت ست و حضرت شیخ بر لفظ مبارک اندند این روش ابابکر صدیق سبت رضی الله تعالی عنه و بعد قرن بما رسیده ست و تا قیامت باقی خواهد بود پس بر جمیع مسلمانان و بندگان را واجب ست که متابع این برگزیده بوند و صحبت با اهل این خانواده دارند و سلوک براه ایشان کنند از مجالست و موانست این طائفه دور نباشند و نیز هر که بدین روش عمل کند از جمیع ظلمات این گمراهی و ازدریای بدعت رهائی یابد بر لفظ مبارک راندند که عبدالخالق بداند که سلوک راه حق بر دو قسم ست

سلوک ظاهرست و سلوک باطن سلوک ظاهر آنست که در جمیع احوال حدود شرع را
نگاه داشته‌اند و بوسع امکان محافظت کرده‌اند و از هوای نفس اجتناب نموده‌اند و اعضا
و جوارح خود را در حدود شرع نگاه داشته‌اند و سلوک باطن آنست که در تصفیهٔ دل کوشیده‌اند
و سعی بلیغ نموده‌اند و در محو صفات ذمیمهٔ نفسانی کوشیده‌اند که طهارت باطن عبارت
از همیشه در ذکر دل جد و جهد بجد کرده‌اند تا دل بذکر حق گویا شده است و ابتدای این ذکر
بدل از ابابکر صدیق بوده است رضی الله تعالی عنه و از ایشان بسلمان فارسی رضی الله تعالی عنه
رسیده و از ایشان بقاسم رضی الله تعالی عنه و از ایشان بامام جعفر صادق رضی الله تعالی
عنه و از ایشان بابایزید بسطامی رحمه الله تعالی عنه و از ایشان بشیخ ابوالحسن خرقانی
رسیده و از ایشان بشیخ بزرگوار ابوالقاسم گرگانی طوسی رسیده و از ایشان بشیخ
عالی مقدار خواجه بوعلی فارمدی طوسی و از ایشان بما رسیده است این بگفتند و مبارک
به پیش افگندند تا بانگ نماز پیشین برآمد چون نماز گذاردند بلفظ مبارک راندند که ای
درویشان اگرچه درین سلسله غیر ازین مخادیم و خردان بوده‌اند اما تخصیص این اکابر باعتبار
آنست که اساطین کشف و عظمای مشاهده درین سلسلهٔ ایشان بوده‌اند انتهی حضرت خواجه
محمد پارسا قدس سره در رسالهٔ قدسیه در تحقیق این معنی یعنی در تحقیق نسبت صدیقی نوشته‌اند
که حضرت خواجهٔ ما یعنی حضرت بهاء الدین محمد نقشبند را قدس الله روحه در طریقت نظر
قبول بفرزندی از حضرت شیخ طریقت خواجه محمد بابا سماسی هست که ایشان از خلفای
حضرت عزیزان خواجه علی رامیتنی اند و ایشان از خلفای خواجه محمود انجیر فغنوی اند و
ایشان از خلفای خواجه عارف ریوگری اند و ایشان از خلفای خواجهٔ بزرگ خواجه
عبدالخالق غجدوانی قدس الله تعالی ارواحهم و نسبت ارادت و صحبت و تعلم آداب
سلوک و تلقین ذکر ایشان را بحضرت امیر سید کلال رحمة الله تعالی علیه که از خلفای خواجه
محمد بابا مذکوراند اما نسبت تربیت حضرت خواجه قدس الله تعالی روحه در سلوک حقیقت

از روحانیت خواجهٔ بزرگ خواجه عبدالخالق غجدوانی ست قدس الله روحه چنانکه شمهٔ
ازان در بیان آمده و حضرت خواجه عبدالخالق غجدوانی از خلفای امام ربانی ابو یعقوب
یوسف همدانی اند و امام ابو یعقوب یوسف همدانی را در تصوف انتساب بشیخ طریقت
بوعلی فارمدی طوسی ست که از کبار مشایخ خراسان اند و حجت الاسلام امام غزالی را تربیت
در علم باطن از ایشانست و بوعلی فارمدی را در تصوف انتساب بشیخ بزرگوار شیخ ابو القاسم
گرگانی ست که نسبت ایشان به سه واسطه بسید الطائفه شیخ جنید بغدادی می پیوندد و
دیگر نسبت شیخ ابو القاسم گرگانی در تصوف بشیخ بزرگوار شیخ ابو الحسن خرقانی ست
که پیشوای مشایخ و قطب زمان خویش بوده اند و چون دران عهدهای گذشته صیادان
حقیقی که کاملان راه و سالکان طریق انتباه اند بسیار بوده اند و در عهدهای اخیر کمتر بل
اعز من الکبریت الاحمر گشته اند لاجرم وقت بودی که طالبان صادق بعد از آنکه در
صحبت و متابعت یکی از کبرای دین و مقتدایان اهل یقین مرغ روحانی ست ایشان
از بیضهٔ بشریت بواسطهٔ تسلیم تصرف این مقتدا بکلی بیرون آمده بودی بسببی از کاملان
مکمل دیگر نظر تربیت و قبول یافتندی و بشرف صحبت و سعادت خدمت ایشان
رسیدندی و انوار علوم و معارف احوال از وی اقتباس کردندی بسبب این انتساب در تصوف
و علم باطن متعدد و مضاعف شدی و شیخ شهید مجد الدین البغدادی قدس سره اشارة
باین معنی فرموده اند که در سند علم باطن هر چند واسطه بیشتر ان اسناد عالی تر زیرا که
مشایخ که مقتبسان انوار حقیقت اند از مشکات نبوت هر چند انوار بواطن ایشان را
اجتماع بیشتر راه بر طالب بواسطهٔ آن روشن تر که نور علی نور یهدی الله لنوره من یشاء
و ازینجاست که همه مشایخ را اتفاق ست که معروف کرخی را قدس الله تعالی روحه
سلسلهٔ اکثر مشایخ باو می پیوندد انتساب و در علم باطن بدو طریق ست یکی بداود طائی ست
قدس سره که نسبت او و همچنین حبیب عجمی ست و او را بحسن البصری و او را با میر المومنین علی

کرم الله وجهه وایشان را بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم و دیگر معروف را
انتساب در علم باطن بامام علی بن موسی الرضاست رضی الله تعالی عنهما وایشان را به پدر خود
امام موسی کاظم رضی الله تعالی عنه وایشان را به پدر خود امام جعفر صادق رضی الله تعالی عنه وطریقه ایشان
طریقه ائمه اهل البیت است آبا عن جد رضی الله تعالی عنهم اجمعین چنانکه مشهور است وسلسله ائمه اهل البیت
رضی الله تعالی عنهم در علم ظاهر و علم باطن علما و کبرای است رضی الله تعالی عنهم بیانا
لعزتها و نفاستها و تعظیما لشانها سلسلة الذهب نامند و شیخ ابوالحسن خرقانی را
انتساب در تصوف بسلطان العارفین ابویزید بسطامی است قدس الله روحه
و تربیت ایشان در سلوک از روحانیت شیخ ابویزید است و ولادت شیخ ابوالحسن
بعد از وفات شیخ ابویزید بمدتی بوده است و شیخ ابویزید را انتساب بامام جعفر صادق
است و تربیت ایشان هم از روحانیت امام جعفر صادق است و امام جعفر صادق را
انتساب در علم باطن بدو طرف است یکی به پدر خود امام محمد باقر رضی الله تعالی عنه
و امام محمد باقر را به پدر خود امام زین العابدین علی بن حسین بن علی رضی الله تعالی
عنهم و امام زین العابدین را به پدر خود سید الشهدا حسین بن علی رضی الله تعالی
عنه و سید الشهدا حسین بن علی را به پدر خود امیر المومنین علی بن ابی طالب رضی الله
تعالی عنهم و امیر المومنین علی را بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم و دیگر امام
جعفر صادق را انتساب در علم باطن به پدر مادر خود قاسم بن محمد بن ابی بکر الصدیق
رضی الله تعالی عنهم و قاسم بن محمد از کبار تابعین و از فقهای سبعه است که در میان
تابعین مشهور و آراسته بعلم ظاهر و باطن و قاسم را رضی الله تعالی عنه در علم باطن
بسلمان فارسی است و سلمان فارسی را با وجود دریافت شرف صحبت رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم و تشریف سلمان منا اهل البیت انتساب در علم باطن بابوبکر صدیق
رضی الله تعالی عنه نیز بوده بعد از انتقال حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم

وهمچنین اهل تحقیق بر آنند که امیر المومنین علی رضی الله تعالی عنه بعد از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله
وسلم از خلفای رسول علیه السلام که بر امیر المومنین مقدم بوده اند هم به نسبت باطن تربیت یافته اند و
شیخ این طریقه ابو طالب مکی قدس الله روحه در کتاب قوت القلوب فرموده است که قطب الزمان در هر عصر
الی یوم القیام در مرتبه مقام نائب مناب حضرت ابو بکر صدیق است رضی الله تعالی عنه و آن سه دیگر از اوتاد
که فروتر از قطب اند در هر زمان نائب مناب این سه خلیفه دیگر اند حضرت امیر المومنین عمر و حضرت
امیر المومنین عثمان رض و حضرت امیر المومنین علی رضی الله تعالی عنهم و مثال تعیین صفت
و حالات ایشان اند و آن دیگر از صدیقان صفت ایشان نیست که بهم
یقوم الارض و بهم یرزقون و بهم یرفع البلاء عن اهل الارض و بهم
یمطرون در هر زمانی نائب مناب این شش دیگر اند از عشره مبشره رضی الله
تعالی عنهم و حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در اواخر حیات خطبه فرموده اند
و در آن خطبه گفته اند اما بعد فان الله عز وجل اتخذ صاحبکم خلیلا و
لو کنت متخذا احدا خلیلا لاتخذت ابا بکر خلیلا و در حدیث دیگر
فرموده است ان الله عز وجل اتخذ ابراهیم خلیلا و موسی نجیا و
اتخذنی حبیبا ثم قال وعزتی وجلالی لاوثرن حبیبی علی خلیلی و نجیی
و مضمون این هر دو حدیث آنست که اهل بصیرت و ارباب تحقیق گفته اند خلت
عبارت از دو مقام یکی نهایت مرتبه محبی و این مراد است در حدیث دوم و
دیگر نهایت درجات مراتب محبوبی و این معنی مراد است در حدیث اول و
هیچ کس را با حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم در مرتبه شرکت نیست
و لفظ مقام محمود اشاره باین نهایت است و بمعنی الذین درجه کمال و آنکه فرموده
صلی الله علیه وآله وسلم اگر کسی را در مقام خاص با من شرکت بودی ابو بکر را
بودی دلیل است بر آنکه ابو بکر صدیق رضی الله تعالی عنه بسبب لامیت و علم باطن

که علم بابداست اکمل و افضل و اعلم و اعظم اولیای امت است بلکه افضل همه صدیقان بعد از پیغمبران صدیق اکبر است و کبرای اهل بصیرت رضی الله عنهم اجمعین بر آنست تا بکلی دفع خیال کسانی می کنند که بر خلاف این اعتقاد دارند و افضلیت را بوجهی دیگر می کنند از آنچه مذکور گشت از احوال حضرت خواجه ما قدس الله تعالی سره درین محل و از بیان سلسله قدس الله اسرارهم معلوم می گردد که ایشان را طریقه اویسیان بوده و بسیار از مشایخ که درین سلسله مذکور اند اویسی بوده اند و معنی اویسی اینست که حضرت شیخ طریقت شیخ عطار قدس الله روحه گفته اند که قومی از اولیاء الله عزوجل باشند که ایشان را مشایخ طریقت و کبرای حقیقت اویسیان نامند و ایشان را در ظاهر حاجت پیر نبود زیرا که ایشان را حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم در حجر عنایت خود پرورش دهد بی واسطه غیری چنانکه اویس را داد و رضی الله عنه و این عظیم مقام بود و بس عالی تا کرا اینجا رسانند و این دولت بکه روی نماید ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم و بسیار از مشایخ طریق را در اول سلوک توجه باین مقام بوده چنانکه شیخ بزرگوار ابو القاسم کرگانی طوسی که سلسله شیخ ابو الجناب نجم الدین الکبری قدس الله روحه بایشان می پیوندد و از طبقه ابو سعید ابو الخیر و شیخ ابو الحسن خرقانی اند قدس الله ارواحهم و در ابتدا ذکر این بود علی الدوام گفتنی اویس اویس و در طریق سلوک ارواح مقدسه وسائط اند در وصول فیض ربانی و تجلیات رحمانی اما طریق جذبه که طریق وجه خاص است هیچ واسطه درمیان نبود و مقصود از ذکر لا اله الا الله توجه بوجه خاص که ضروری همه موجودات است و التجا و اعتصام بصفت قیومیت است چنانکه شیخ عطار قدس سره می فرماید

**نظم**

| | |
|---|---|
| پادشاها دل بخون آغشته ایم | یک نفس فارغ مباش از طلب |
| پای تا سر چون فلک گرگشته ایم | چونکه با لطفت چنین همسایه ایم |
| گفته کس با تو همسایه روز و شب | لطف تو خورشید و ما چون سایه ایم |

چون بود جان بخش بی پایگان | گر نگهداری حق همسایگان | رهبرم شو زانکه گمراه آمدیم
دولتم ده گرچه بیگاه آمدیم | هر که در کویت بدولت یار شد | ور تو گم شد وز خودی بیزار شد
بتلائی خویش حیران توام | در بدم ور نیک هم زان توام | نیستم نومید هستم بیقرار

بو که در گیرد یکی از صد هزار انتهی کلام محمد پارسا قدس الله سره و حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه در آخر مکتوبی از مکتوبات جلد اول که در جواب حل اسوله مغلقه نوشته اند میفرمایند سوال سوم آنکه در کتب اکابر این طریقه علیه است که نسبت این طریقه بحضرت صدیق منسوب است بخلاف سائر طرق اگر مدعی گوید که اکثر طرق بامام جعفر صادق میرسند و حضرت امام بحضرت صدیق منسوب است پس سلاسل دیگر چرا بحضرت صدیق منسوب نباشند جواب آنکه حضرت امام نسبتی هم از حضرت صدیق دارد و هم از حضرت امیر رضی الله تعالی عنهما و با وجود اجتماع این دو نسبت علیه حضرت امام کمالات هر نسبت در ایشان جداست و از یکدیگر متمیز است جمعی بمناسبت صدیقی از حضرت امام نسبت صدیقیت اخذ نموده اند و بحضرت صدیق منسوب گشته و جمعی دیگر بواسطه مناسبت امیری نسبت امیریه را اخذ نموده بحضرت امیر منسوب گشته این فقیر بتقریبی در پرگنه بنارس رفته بود که آب گنگ و جمن جمع آمده است با وجود اجتماع محسوس میگردد که آب گنگ علیحده است و آب جمن علیحده برنهجی که گویا در میان برزخی مانده اند که آب یکی بدیگری خلط نشود و جمعی که بجانب آب گنگ واقع شده اند از همان آب مجمع آب گنگ میخورند و جمعی که بجانب جمن اند از آب جمن میخورند اگر گویند که حضرت خواجه محمد پارسا قدس الله سره در رساله قدسیه تحقیق نموده اند که حضرت امیر چنانچه از جناب رسالت خاتمیت تربیت یافته اند از حضرت صدیق نیز تربیت یافته پس نسبت حضرت امیر عین نسبت حضرت صدیق باشد و فرق چه بود گوییم که با وجود اتحاد نسبت تعدد خصوصیات مجال بجال خود است یک آب بواسطه تعدد محال خصوصیات متمیزه پیدا می کند روا است که نظر بخصوصیات هر یکی طریقه باو منسوب شود انتهی خاتمه بدان ای نور دیده هر چند سخنان اکابر این طریقه

درین باب بسیار و نیز حوصله تو برای استماع این سخنان بلند و بالا تر اما چون همت طالبان
درین اوان بسیار قاصر ست که این این چنین را کم دارند پس بنقد سکه در طریقه سالکان
ضروریست اختصار نموده اند تا از تطویل خاطر ایشان بملال نه انجامد و نیز در خانه اگر کسی
حرفی بس ست پس این طریقه علیه که شمه از خصائص آن مذکور شد باین مشت خاکی حسبا
و قطره آبی نسبا محمد نعیم الله بهرایچی وطنا حنفی مذهبا نقشبندی مشربا از قیوم طریقه
احمدیه محیی سنن نبویه قیوم زمان مظهر تجلیات رحمن شمس الدین حبیب الله مرزا جانجانان
علیه الرحمة والرضوان رسیده و ذکر این طریقه از خلیفه ایشان خلیفه محمد جمیل قدس الله
سره الجلیل رسیده و خرقه قادریه در عالم رویا از جناب حضرت صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه
نیز رسیده و حضرت ایشان مظهر عالم را رضی الله تعالی عنه از مشایخ متعدد رسیده اما
اعلی و اقوی آن نهاد و بزرگ اند چنانکه در مکتوبی از مکتوبات خود میفرمایند که ذکر طریقه
نقشبندیه با خرقه و اجازت مطلقه از جناب سید السادات سید نور محمد بدایونی که بدو واسطه
بحضرت قیوم ربانی مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه میرسند گرفت و عمری در صحبت
ایشان بسر برده بعد وفات ایشان از مشایخ متعدده این طریقه استفاده نموده آخر با آستانه
فیض نشانه حضرت شیخ الشیوخ شیخ محمد عابد سنامی رضی الله تعالی عنه که ایشان بعریه دو
واسطه بحضرت قیوم ربانی مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه میرسند جبهه نیاز سوده
مدتی در صحبت ایشان صرف کرده که خرقه و اجازت طریقه قادریه و سهروردیه و چشتیه
حاصل نموده و بحکم این حضرات رضی الله تعالی عنهم از سی سال تربیت طالبان خدا
مشغول ست خدای تعالی خاتمه بخیر کند انتهی و نیز جای دیگر میفرمایند که حضرت مجدد را
رضی الله تعالی عنه اجازت این طریقه از حضرت خواجه باقی بالله رضی الله تعالی عنه
رسیده و ایشان را از حضرت خواجگی محمد امکنگی رضی الله تعالی عنه و ایشان را
از حضرت مولانا درویش محمد رضی الله عنه و ایشان را از حضرت مولانا درویش محمد زاهد

رضی اللہ تعالیٰ عنہ و الیشان را از حضرت خواجہ عبید اللہ احرار رضی اللہ تعالیٰ عنہ و الیشان
از حضرت مولانا یعقوب چرخی رضی اللہ تعالیٰ عنہ و الیشان را از حضرت خواجہ علاء الدین
عطار رضی اللہ تعالیٰ عنہ و الیشان را از حضرت خواجہ بہاء الدین محمد نقشبند رضی اللہ تعالیٰ
عنہ و الیشان از حضرت سید امیر کلال رضی اللہ تعالیٰ عنہ و الیشان را از حضرت خواجہ محمد بابا سماسی
رضی اللہ تعالیٰ عنہ و الیشان را از حضرت عزیزان علی رامیتنی رضی اللہ تعالیٰ عنہ و الیشان را
از حضرت خواجہ محمود الخیر فغنوی رضی اللہ تعالیٰ عنہ و الیشان را از خواجہ عارف ریوگری
رضی اللہ تعالیٰ عنہ و الیشان را از حضرت خواجہ عبد الخالق غجدوانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ
و الیشان را از حضرت خواجہ یوسف ہمدانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ و الیشان را از حضرت خواجہ
بو علی فارمدی رضی اللہ تعالیٰ عنہ و الیشان را از حضرت خواجہ ابو القاسم گرگانی رضی اللہ تعالیٰ
عنہ و الیشان را از حضرت خواجہ ابو الحسن خرقانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ و الیشان از حضرت خواجہ
بایزید بسطامی رضی اللہ تعالیٰ عنہ و الیشان را از حضرت امام جعفر صادق رضی اللہ تعالیٰ عنہ
بحضرت امام [illegible] رسیدہ یکی از جد مادری الیشان امام قاسم بن محمد
بن ابی بکر الصدیق رضی اللہ تعالیٰ عنہم و الیشان را از حضرت سلمان فارسی رضی اللہ
تعالیٰ عنہ و الیشان را باوجود صحابیت از حضرت ابی بکر الصدیق رضی اللہ تعالیٰ عنہما
و حضرت ابی بکرؓ را از جناب رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دویم از جانب جد اد پدری
یعنی از پدر خود حضرت امام باقر رضی اللہ تعالیٰ عنہ و الیشان را از پدر خود حضرت امام
زین العابدین رضی اللہ تعالیٰ عنہ و الیشان را از پدر خود امام حسین سید الشہدا رضی اللہ تعالیٰ
عنہ و الیشان را از پدر خود حضرت علی بن ابی طالب رضی اللہ تعالیٰ عنہ و الیشان را از جناب
رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و این طریقہ از حضرت امام جعفر صادقؓ بحضرت بایزید
بسطامی بالیسیت یعنی تربیت روحانی رسیدہ و ملاقات جسمانی واقع نشدہ و ہمچنین
ابو الحسن خرقانیؒ را از حضرت بایزید بالیسیت رسیدہ بعد ازان مسلسل متصل رسیدہ

رزقنا الله برکات ہذہ الطریقۃ بجست ہذہ الحضرات واین طریقۂ نقشبندیہ از حضرت
قیوم زمانی حضرت مجدد الف ثانی شیخ احمد فاروقی سرہندی رضی اللہ تعالیٰ عنہ بحضرت
عروۃ الوثقیٰ شیخ محمد معصوم کہ فرزند ارجمند حضرت مجدد اند رسیدہ و از ایشان بفرزند
ایشان شیخ سیف الدین رضی اللہ تعالیٰ عنہ رسیدہ و از ایشان بحضرت سید نور
محمد بداونی رضی اللہ تعالیٰ عنہ ونیز از حضرت حافظ محسن رضی اللہ تعالیٰ عنہ کہ خلیفۂ شیخ
محمد معصوم بودند رسیدہ و از ایشان باین ناکپای صوفیان خانقاہ مجددیہ یعنے
بہ فقیر جانجانان رسیدہ وطریقۂ قادریہ وغیرہ این فقیر را از حضرت محمد عابد سنامی کہ خلیفۂ
شیخ عبد الاحد کہ معروف بحضرت شاہ گل بودند رسیدہ و ایشان را از والد خود حضرت
خازن الرحمۃ شیخ محمد سعید رضی اللہ تعالیٰ عنہ کہ فرزند کلان حضرت مجدد اند رسیدہ
و ایشان را از والد خود حضرت مجدد رضی اللہ تعالیٰ عنہ رسیدہ اما النسبت ہمان مجددیہ
و مقامات نیز ہمان انتہی و نیز باید دانست ہر جا کہ لفظ حضرت ایشان یا مظہر عالم
یا حضرت در این رسالہ مندرج ست مراد از ان شیخنا و سیدنا و امامنا و مرشدنا حضرت
میرزا جانجانان شمس الدین حبیب اللہ اند و شمس الدین حبیب اللہ لقب شریف
ایشانست کہ حضرت شیخ ایشان را باین لقب ملقب نمودہ و فرمودند کہ در عالم شہادت
باشد چنانکہ نام ایشان میرزا جانجانان مشہور ست در عالم غیب نام ایشان شمس الدین
حبیب اللہ مشہور و معروف ست و تخلص ایشان مظہر ازین راہ این طریقۂ علیہ
مشہور بطریقۂ شمسیہ مظہریہ گشت و اوعلیٰ نور شد و از حضرت سید مراد السادات
سید نور محمد بداونی و از حضرت شیخ شیخ الشیوخ شیخ محمد عابد سنامی رضی اللہ تعالیٰ
عنہم اجمعین ہذا آخر ما وعدتک من ایراد الخصائص و کلام المشائخ فی ہذا الباب و بحمد اللہ سبحانہ
قد وقع الفراغ من تسوید الانفاس الاکابری ماخوذۃ من مشکات النبوتیہ والکتاب والصلوۃ
والسلام علی حبیبہ محمد و آلہ و اصحابہ الکرام الیٰ یوم الحساب

بسم الله الرحمن الرحيم

بعد الحمد والصلوة والتحيات الزاكيات الناميات فقير نعيم الله بهرايچی محمدی مجددی
نقشبندی مظهری کلمهٔ چند مشتمل بر فصول خمسه از وصایای ضروری و تحقیق معنی درویشی
که از زبان الهام ترجمان قطب الاقطابی سیدی مرشدی حضرت مرزا جان جانان
شهید رضی الله تعالی عنه شنیده بنابر خاطر ارشاد مآثر برادر گرامی محمد حسن ثانی ختم الله
بحسن توفیقه بکمال اتباع سنت حبیبه صلی الله علیه وسلم در منصهٔ تحریر می آید فصل
اول بدان ای برادر که طالب حق را باید که جمیع اوقات شریف خود را با رعایت
شرائط و آداب طریقت بتکرار ذکر لا اله الا الله و تلاوت قرآن مجید و صلوة نافله
و کثرت مراقبه مستغرق داشته آنقدر سعی جمیل و جهد بلیغ بکار برد که هیچ مقصدی
و وابستگی و هیچ محبتی و رضائی بغیر او تعالی که مقصود حقیقی جمیع صوفیان طرق و
طالبان حق است در ساحت سینهٔ او نماند و هیچ حرکتی و سکنتی قولاً و فعلاً و عمداً
و اعتقاداً بغیر اتباع سنت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم ظاهراً و باطناً از جوارح
و خلب او بوجود نیاید و دقیقهٔ از امتثال اوامر و انتهای از نواهی فرو گذاشت
نه فرماید بلکه در انتهای نواهی که از اتیان اوامر نافع و سودمند تر است اهتمام
دارد و از صوفیان و درویشان متعارف به پرهیزد و از اختلاط دنیا داران سوء
اعتقاد و با پیران بگریزد چنانکه از شیر میگریزد و صحبت مبتدع و علماء سوء که خدا را از پس
پشت انداخته دنیا را قبلهٔ خود ساخته اند احتراز لازم شناسد که صحبت با اینها سم
قاتل بلکه از علماء متشرع و مشایخ متدین بقدر حاجت بنابر ضرورت ضرر نپندارد و سوء
ظن در حق خود و حسن ظن در حق دیگران کمال خود شناسد و شهرت نخواهد و اشتهار
نه طلبد که در نور نسبت و صفای باطن ضرر عظیم دارد و امر معروف و نهی منکر درین زمان

پیفساد بر نفع اولی ست بعمل آرد که باجابت قریب و بتاثیر قلوب نزدیک می سازد و خدمت یاران طریقه واختلاط بایشان غنیمت شمارد بشرط فانی بودن بایکدیگر بلکه بعضی اوقات فائده صحبت با شیخ می بخشد و ایام زندگانی با مردم هچو بوی گل در عالم بسر برد یعنی بی صحبت شرعی کسی را نرنجاند قال رسول الله صلی الله علیه وسلم المسلم من سلم المسلمون عن یده ولسانه وحضرت ایشان شهید رضی الله تعالی عنه میفرمایند رباعی

| | |
|---|---|
| منظر تشویش چشم و گوش نشوی | سرمایهٔ جوش و خروش نشوی |
| باید که بپای خود روی تا لب گور | ای جوهر پاک بار دوشی نشوی |

حضرت خواجه عبید الله احرار قدس سره فرموده اند که درویشی چیست شکستگی خاک بیخته و بر وی آبکی ریخته نه دل کف پا دردی و نه پشت پا گردی فصل دوم بدان ای برادر که سلوک بسکسی یعنی درویشی لقد رقم و اقرار خود نوشته و گفته و آنچه حضرت ایشان رضی الله تعالی عنه درین باب می فرمودند اینست که درویشی را درین طریقه شرائط ست و ارکان و آن عبارت ست از دوام حضور و آگاهی و محبت مشایخ که ظل محبت الهی ست جل ذکره و شرائط آن عبارتست از دوام صحبت والتزام سنت علی صاحبها الصلوة والسلام نتیجه صحبت صفا و صفا حضور و حضور حضورست و فائده سنت محبت و محبت نور و نورٌ علی نورست قال الله تعالی قُل اِن كُنتُم تُحِبُّونَ اللّٰهَ فَاتَّبِعُونِي يُحبِبكُمُ اللّٰهُ وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُم عَنهُ فَانتَهُوا ازینجاست که حضرت ایشان رضی الله تعالی عنه میفرمودند که فقیر از یاران خود نا امید نمیشوم مگر از دو چیز یکی از اختلاط با دنیاداران دوم سوء اعتقاد با پیران که در محبت و نور تخلل و فتور بظهور میرسد و نیز سوء اعتقاد پیران سوء خاتمه نیز دخل تمام دارد اعاذنا الله سبحانه من شر ذلک لهذا مشایخ طریقت این هر دو را از امراض مهلکه و لا دواء شمرده اند و از ارتکاب این هر دو کثیر و اندر زبلیغ فرموده بالجمله نتیجه تقویت این

یعنی در ارکان و شرائط درویشی نافع و مفید است مبارک و محمود و هرچه در کارخانه این
مخل و مضر است شوم و مذموم **فصل سوم** بدانکه انسان مجبول است بر آنکه هیچ کمالی
بدون حصول صحبت کسی از کاملان آن کمال میسر نمی آید بخلاف حیوانات دیگر که
باین صفت موصوف نیستند مثلا بچه حیوانی چند روزه که از صحبت خبر ندارد
اگر او را در دریا اندازد بواسطه حصول صفت شناوری که خلقی و جبلی وست بی تکلف
سلامت از غرق بر کنار خواهد رسید بخلاف انسان صد ساله که بصحبت کسی
از شناوری تعلیم این نیافته اگر او را در دریا اندازد بی اختیار او را بحر هلاک
چیزی دیگر در حق او متصور نیست زیرا که این صفت ذاتی و جبلی او نه پس از این
تقریر معلوم شد که تا کسی مدتها در صحبت و خدمت بزرگی که سالها از صحبت بزرگی
دیگر فیض ها دارد حاضر نباشد گوهر مقصود از کمالات درویشی که اعلی و افضل
از کمالات انسانی است بدست نخواهد آورد پس ناچار صحبت شرط اول برای
حصول معنی درویشی آمد لیکن بشرط رعایت شرائط و آداب شیخ طریقت و الا
لا نتیجة للصحبة و لا فائدة للمجلس چنانکه اتباع سنت که مستلزم محبت ذاتی
فنای نفس است شرط ثانی از برای حصول این معنی است **فصل چهارم**
بدانکه اطاعت و انقیاد پیر که نائب پیغمبر است مثل منیب بکار برد و رضای
خدا در رضای او جوید و جان و مال خود مملوک پیر خود داند بلکه از افراط عشق
و محبت پروانه وار از جان و دل فدای او باشد و خود را کالمیت بین یدی
الغسال بدست او سپارد که بخلاف مرضی او حرکتی و سکنتی از وی بوجود نیاید
و در جمیع احوال از اعمال و اقوال اقتدای پیر خود لازم شناسد چه در صوم
چه در صلوة و چه در حج و چه در زکوة و چه در فقه و چه در حدیث و چه در خوردن
و چه در آشامیدن و چه نشستن و چه برخاستن چه در پوشیدن و چه در خوابیدن

اگرچه بقول مرجوح عمل اعلا شد عمل نحو و تماید انچه در فهم قاصر او نیاید جرأت و زبان
طعن نگشاید بلکه قصور را عائد بطرف خود سازد که اکابر فرموده اند بسا ست که سیئات
دیگران در حق او حسنات باشد چون دیده عقل احول از آن روی که چشم
نیست احول معبود توپرست اول باین امور غلبه محبت در دل و فنا در شیخ حاصل
می شود و در رنگ او بکمال منصبغ گردد **فصل پنجم** بدانکه از طعام حرام
و مشتبه پرهیز و در طهارت آب بکوشد و در جمیع امور اعتدال مرعی دارد
خصوصا در طعام و شراب از حد تجاوز نکند نه چندان بخورد که از دهانت برآید
نه چندانکه از ضعف جانت برآید هرچه گیرد مختصر گیرد هر جا باشد با خدا باشد
والا نباشد و بخانه اغنیا نرود و فتوح ایشان نگیرد که محل شبهت در فتوح
که محل شبهه نباشد نکند بی طلب و سوال اگر چیزی معین گردد نیز منافی توکل
نغمه اگر بران اعتماد نباشد و وجود و عدم حباب رایگی داند و از هر یک طمع توقع
بجز حق تعالی ندارد و بر حصول نعمت شکر بجا آرد و بر فقدان آن صبر واجب
گیرد و در تنگی و فراخی یکسان باشد و اسراف نکند و بخل هم نورزد و اختلاط
با عیال و اطفال آنقدر دارد که مخل بکار خانه باطن نگردد و بهر کس بقدر ضرورت
آمیزد و در عیادت مریض و اجابت دعوت که طریق سنت ست تا بقدر رد
و انکار آن بشرط آنکه محل بدعت و شبهه نباشد هر چند فقیر سراسر غرق عصیان
و تقصیرات قابل تحریر این سخنان بلند و مطالب ارجمند نبود مگر ابا و انکار از
درخواست بزرگان خالی از تکلف ندید لهذا سخنی چند از قلم ریخته معذور و معاف
دارند زیاده ما و شما همراه در جمیع امور خدا کافی ست و بس نجات و خیر الکلام
ما قل و دل والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم
الهریرة انتهی ط

## خاتمة الطبع دلپسند نتیجهٔ زبر فکر بلند محب الفقرا محبوب دلها مجموعهٔ احسان حافظ محمد عبد الستار خان

ستایشی که در میزان تبیان نسنجد و نیایشی که در مقیاس قیاس نگنجد لائق خداوندیست که کمند آرای عارفان بلند نظر بکنگرهٔ قصر رفیع جلالش نتواند رسید و طائر اوهام صوفیان صافی منظر بهوای اوج کبریای کمالش نتواند پرید اگر بچشم حقیقت ملاحظه رود در هر صورت جلوهٔ نورش پیداست و در هر ذره جمال مهرش هویدا اینجا کیست که درمیان آید و زبان بحمدش کشاید شعر که جهان صورتست و معنی دوست ور بمعنی نظر کنی همه اوست و صلوات غیر معدود و ثنا حضرت صاحب مقام محمود که اگر گوهر شب چراغ وجود با جودش از پردهٔ احدیت روشن نگردیدی فردی از شبستان عالم بعرصهٔ وجود نخرامیدی شعر تا مجمع امکان و وجوب نشدی مورد متعین نشد اطلاق لعمر الله و بر آل و اصحاب کبارش که نجوم آفتاب هدایت اند و سفینهٔ قلزم نجات و شفاعت بعد ازین بندهٔ گنهگار محمد عبد الستار ستر الله عیوبه و غفر له ذنوبه بر رای انور اصحاب دقائق و برذهن انور ارباب حقائق وا می نماید که سودا ایم همه حال متعلق احوال درویشانست و سویدا ایم همه وقت مستمد انفاس متبرکهٔ ایشان و درین شک نیست که صحبت اولیای کامل روح را تریاق فاروق و نفس را سم قاتل ست اما دریافت چنان صحبت اکسیر خاصیت از عالم کبریت احمر و لعل بیضا نایابست و از نظر طلاب در قباب آن البته ملاحظهٔ کلام سراپا الهام ایشان تاثیری در بواطن استعداد مولطن ناآشتی میگرداند و مولفان بجادهٔ استفاده کیفیت مذاق معرفت میرساند اینجاست که گفته اند شعر در سخن پنهان شدم مانند بوی برگ گل میل دیدن هر که دارد در سخن بیند مرا بنا بر علیه سودای تلاش کلمات طیبه و شوق ملاحظهٔ ملفوظات قدسیه در دلم پیچیده حتی که بحکم من جد وجد این هر دو رساله بتوجه خاص و توسل مودت اختصاص عارف بالله شاه وزیر علی شاه خلیفهٔ شاه غلام رسول قدس سره بهم رسید یکی مسمی به انفاس الاکابر و دیگری موسوم به انوار الضمائر که هر کلمه اش طالب صادق را مالا ینحل تواند کشود و هر جمله اش مرید را بجای مرشد کامل تواند بود چرا نباشد که مولفش مرشد یگانه هادی زمانه صوفی کامل عالم عامل عارف بالله مولانا مولوی محمد نعیم الله رحمه الله که از تالیف معمولات خانقاه شمسیه مظهریه در چار دانگ عالم اظهر من الشمس و ابین من الامس بوده اند و ابواب فیضان هدایت و عرفان بر روی طالبان کشوده الحال بنظر افادهٔ طالبین و اغرض نفع رسانی شائقین این هر دو قالب یک جان را در مطبع انسی واقع لکهنو اوائل شهر محرم الحرام سنه ۱۳۱۹ هجری در قالب طبع در آورده امیدوارم که هرگاه از سیر این گلشن بیخزان سراپا معارف و عرفان حظی از ولولهٔ ذوق و شوق بردارند بدعا مغفرت و خاتمه بالخیر این فقیر را یاد آرند

پیفساد و بر فوق اولی ست بعمل آرد که باجابت قریب و بتاثیر قلوب نزدیک می سازد
و خدمت یاران طریقه و اختلاط با ایشان غنیمت شمارد بشرط فانی بودن با یکدیگر بلکه
بعضی اوقات فائده صحبت با شیخ می بخشد و ایام زندگانی با مردم هیچ بوی گل در عالم
بسر برد یعنی بی صحبت شرعی کسی را نرنجاند قال رسول الله صلی الله علیه وسلم المسلم من
سلم المسلمون من یده ولسانه و حضرت ایشان شهید رضی الله تعالی عنه میفرمایند رباعی

منظر تشویش چشم و گوش نشوی — سرمایه جوشی و خروشی نشوی
باید که بجای خود روی تا لب گور — ای جوهر پاک بار دوشی نشوی

حضرت خواجه عبید الله احرار قدس سره فرموده اند که درویشی چیست مشتکی
خاک بیخته و بر وی آبکی ریخته نه کف پا را دردی نه پشت پا را گردی

## فصل دوم

بدان ای برادر که سر رشته معنی درویشی بقدر فهم و اقرار خود نوشته و گفته و آنچه
حضرت ایشان رضی الله تعالی عنه درین باب می فرمودند اینست که درویشی
را درین طریقه شرائط ست و ارکان و آن عبارت ست از دوام حضور و آگاهی
و محبت مشایخ که ظل محبت الهی ست جل ذکره و شرائط آن عبارتست از دوام صحبت
و التزام سنت علی صاحبها الصلوة و السلام نتیجه صحبت صفا در صفا و حضور در
حضور ست و فائده سنت محبت در محبت و نور علی نور ست قال الله تعالی قُل اِن
کُنتُم تُحِبُّونَ اللهَ فَاتَّبِعُونِی یُحبِبکُمُ اللهُ وَمَا آتٰکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ
وَمَا نَهٰکُم عَنهُ فَانتَهُوا ازینجاست که حضرت ایشان رضی الله تعالی
عنه میفرمودند که فقیر از یاران خود نا امید نمیشوم مگر از دو چیز یکی از اختلاط با
دنیاداران دوم سوء اعتقاد با پیران که در محبت و نور تخلل و فتور بظهور میرسد نیز سوء اعتقاد بسرایت
سوء خاتمه نیز دخل تمام دارد اعاذنا الله سبحانه من شر ذلک لهذا مشایخ طریقت این هر دو را از
امراض مهلکه ولادو اشمرده اند و از ارتکاب این جرم کثیر و اندرز بلیغ فرموده بالجمله چه در تقویت

یعنی در ارکان و شرائط درویشی نافع و مفید ست مبارک و محمود و هرچه در کارخانهٔ این
عمل مضر ست شوم و مذموم **فصل سوم** بدانکه انسان مجبول ست بر آنکه هیچ کمالی
بدون حصول صحبت کسی از کاملان آن کمال میسر نمی آید بخلاف حیوانات دیگر که
باین صفت موصوف نیستند مثلا بچهٔ حیوانی چند روزه که از صحبت خبر ندارد
اگر او را در دریا اندازد بواسطهٔ حصول صفت شناوری که خلقی و جبلی ویست بی تکلف
بسلامت از غرق بر کنار خواهد رسید بخلاف انسان صد ساله که بصحبت کسی
از شناوری تعلیم این نیافته اگر او را در دریا اندازد بی اختیار او را بجز هلاک
چیزی دیگر در حق او متصور نیست زیرا که این صفت ذاتی و جبلی او نه پس ازین
تقریر معلوم شد که تا کسی مدتها در صحبت و خدمت بزرگی که سالها از صحبت بزرگی
دیگر فیض ها دارد حاضر نباشد گوهر مقصود از کمالات درویشی که اعلی و افضل
از کمالات انسانی ست بدست نخواهد آورد پس ناچار صحبت شرط اول ست برای
حصول معنی درویشی آمد لیکن بشرط رعایت شرائط و آداب شیخ طریقت والا
لا نتیجة للصحبة و لا فائدة للمجلس چنانکه اتباع سنت که مستلزم محبت ذاتی
فنای نفس ست شرط ثانی از برای حصول این معنی ست **فصل چهارم**
بدانکه اطاعت و انقیاد پیر که نائب پیغمبر ست مثل منیب بکار برد و در رضای
خدا در رضای او جوید و جان و مال خود مملوک پیر خود داند بلکه از افراط عشق
و محبت پروانه وار از جان و دل فدای او باشد و خود را کالمیت بین یدی
الغسال بدست او سپارد که خلاف مرضی او حرکتی و سکنتی از وی بوجود نیاید
و در جمیع احوال از اعمال و اقوال اقتدای پیر خود لازم شناسد چه در صوم
چه در صلوة و چه در حج و چه در زکوة و چه در فقه و چه در حدیث و چه در خوردن
و چه در آشامیدن و چه نشستن و چه برخاستن چه در پوشیدن و چه در خوابیدن

اگرچه بقول مرجوح عمل اعلا شد عمل خود نماید آنچه در فهم قاصر او نیاید بر او زبان
طعن نگشاید بلکه قصور را عائد بطرف خود سازد که اکابر فرموده اند بسا است که سیئات
دیگران در حق او حسنات باشد چون دیده عقل اهل احوال زنان روی که چشم
نشست احوال معبود تو پیر نشست اول باین امور غلبه محبت در دل و فنا و رسوخ حال
می شود و در رنگ او بجمال منصبغ گردد **فصل پنجم** بدانکه از طعام حرام
و مشتبه بپرهیزد و در طهارت آب بکوشد و در جمیع امور اعتدال مرعی دارد
خصوصا در طعام و شراب از حد تجاوز نکند ؎ نه چندان بخورد که دهانت برآید
نه چندانکه از ضعف جانت برآید هرچه گیرد مختصر گیرد هرجا باشد با خدا باشد
و الا نباشد و بخانه اغنیا نرود و فتوح ایشان نگیرد که محل شبهت است و رد فتوح
که محل شبهه نباشد نکند و بی طلب و سوال اگر چیزی معین گردد نیز منافی توکل
نفهمد اگر بران اعتماد نباشد و وجود و عدم اسباب را یکی داند و از هر یک طمع توقع
بجز حق تعالی ندارد و بر حصول نعمت شکر بجا آرد و بر فقدان آن صبر واجب
گیرد و در تنگی و فراخی یکسان باشد و اسراف نکند و بخل هم نورزد و اختلاط
با عیال و اطفال آنقدر دارد که مخل بکار خانه باطن نگردد و بهر کس بقدر ضرورت
آمیزد و در عیادت مریض و اجابت دعوت که طریق سنت است تا بقدر رود
و انکار آن بشرط آنکه محل بدعت و شبهه نباشد هرچند فقیر سراسر غرق عصیان
و تقصیرات قابل تحریر این سخنان بلند و مطالب ارجمند نبود مگر ابا و انکار از
درخواست بزرگان خالی از تکلف ندید لهذا سخنی چند از قلم ریخته معذور و معاف
دارند زیاده ما و شما همه را در جمیع امور خدا کافی است و بر آنچه ایشان وافی خیر الکلام
ما قل و دل والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم

الهرة التقی ه

## خاتمة الطبع دلپسند نتیجهٔ فکر بلند محب الفقرا محبوب دلها مجموعهٔ احسان حافظ محمد عبد الشکور خان

ستایشی که در میزان تبیان نسنجد و ثنایشی که در مقیاس قیاس نگنجد و لایق خداوندیست که منت آرای عارفان بلند نظر یکنگر و تقرع جلالش شهود
بسیط و طائر اوهام صوفیان صافی منظر بهوای اوج گرامی کمالش نتواند پرید اگر بچشم حقیقت ملاحظه رود در هر صورت جلوهٔ نقش پیدا
و در هر ذره جمال مهرش هویدا اینجا کیست که در میان آید و زبان بحمدش کشاید شعر که جهان صورتست و معنی دوست ور بمعنی نظر کنی
همه اوست و صلوات غیر معدود و ثنا حضرت صاحب مقام محمود که اگر گوهر شب چراغ وجود باجودش از پردهٔ احدیت وش نگردیدی فرد یگانه
شبستان عالم بعرصهٔ وجود نخرامیدی شعر تا مجمع امکان و وجوبست نوشته ند بمورد متعین شمع اطلاق لعمرک و بر آل و اصحاب کبارش که
نجوم آفتاب هدایت اند و سفینهٔ قلزم نجات و شفاعت بعد ازین بندهٔ گنهگار محمد عبد الستار ستر الله عیوبه و غفر له ذنوبه برا
انور اصحاب حقائق و بر ذهن ازهر ارباب حقائق وا می نماید که سودا ایم هر حال متعلق احوال درویشانست و سویدا ایم همه وقت
مستمد انفاس متبرکهٔ ایشان و درین شک نیست که صحبت اولیای کامل مرض روح را تریاق فاروق و نفس را سم قاتل ست اما در یافت
چنان صحبت اکسیر خاصیت از عالم کبریت احمر و لعل ابیض نایابست و از نظر طلاب در قباب های آن البته ملاحظهٔ کلام سراپا الهام ایشان
تاثیری در بواطن استعداد مولطن ناشی میگرداند و مو کشان بجادهٔ استفاده و کیفیت مذاق معرفت میرساند آنجاست که گفته اند
شعر در سخن پنهان شدم مانند بو در برگ گل میل دیدن هر که دارد در سخن بیند مرا بنا بر علیه سودای تلاش کلمات طیبه و شوق ملاحظه
ملفوظات قدسیه در دماغم پیچیده بخشی که کلکم من حبذا فو حبذا این هر دو رساله بتوجه خاص توسل مودت اختصاص عارف بالله شاه وزیر علی شاه
خلیفه شاه غلام رسول قدس سره بهم رسید یکی مسمی به انفاس الاکابر و دیگری موسوم به انوار الضمائر که هر کلمه اش طالب صادق را
مال انجل تواند گشود و هر جمله اش مرید را بجای مرشد کامل تواند بود چرا نباشد که مؤلفش مرشد یگانه هادی زمانه صوفی کامل عالم عامل
عارف بالله مولانا مولوی محمد نعیم الله رحمه الله که از تالیف معمولات خانقاه شمسیهٔ مظهریه در چهار دانگ عالم اظهر من الشمس
و ابین من الامس بوده اند و ابواب فیضان هدایت و عرفان بر روی طالبان گشوده الحال بنظر افادهٔ طالبین و بغرض
نفع رسانی شائقین این هر دو قالب یک جان را در مطبع اسدی واقع لکهنو اوائل شهر محرم الحرام سنه ۱۳۱۹ هجری در قالب
طبع در آورده و امیدوارم که هرگاه از سیر این گلشن بیخزان سراپا معارف و عرفان حظی از دولت ذوق و شوق بردارند بدعای
مغفرت و خاتمه بالخیر این فقیر را یاد آرند